

سیاست جنایی در رُمان میرا*

□ مرضیه دیرباز^۱

چکیده

رُمان «میرا» اثر کریستوفر فرانک در سال ۱۹۶۷ منتشر شد. «میرا» تصویر یک پادآرمان‌شهر است. تخیل جامعه‌شناسانه «فرانک» نشان می‌دهد که تداوم یک الگوی خاص حاکمیتی، چه سرنوشتی برای جامعه رقم خواهد زد. وی با ترسیم یک جامعه پادآرمان، پیامدهای ادامه یا افزایش معضلات اجتماعی را برای مردم نمایان می‌سازد و مفاهیمی چون تمامیت‌خواهی و دگرخواهی اجباری را به چالش می‌کشد. فضای رُمان، بیانگر نوعی حیات تحت کنترل است که در آن، فردیت و تکثر انسان‌ها توسط دولت منهدم می‌شود و بشر به مرز عامه‌شدگی، یکسان‌شدگی و کالاشدگی می‌رسد. نوشتار پیش رو، از دریچه سیاست جنایی به «میرا» می‌نگرد. ساختار عمیق سیاست جنایی، از رهگذر روابط موجود میان چهار نامتغیر «بزه»، «انحراف»، «پاسخ دولت» و «پاسخ جامعه مدنی» متجلی می‌شود. از این رو، واکاوی رُمان «میرا» بر مبنای دو نامتغیر «هنجارها» و «پاسخ‌ها»،

گفتمان سیاست جنایی اقتدارگرا و اقتدارگرای فراگیر آن را آشکار می‌کند.
واژگان کلیدی: ژمان میرا، توتالیتاریسم، سیاست جنایی، هنجارگذاری، پاسخ‌گذاری.

درآمد

صاحبان اندیشه و قلم در هر عصری کوشیده‌اند تا با یادآوری احترام به ارزش‌هایی چون کرامت انسانی، عدالت و خردورزی، صاحبان قدرت را به حرکت در مسیر درست زمامداری وادار نمایند. چنین کوشش‌هایی در پهنه ادبیات داستانی، پیشینه بسیار کهنی دارند و به خلق و پیدایی داستان‌های بسیاری انجامیده‌اند. ذهن انسان از گذر بازآفرینی رویدادهای واقعی و غیر واقعی، تخیلی از واقعیت را در قالب هنری داستان خلق می‌کند و انسان‌ها این آثار بدیع و جذاب را به شکل‌های مختلفی برای هم نقل می‌کنند. «میرا»^۱ نام نخستین ژمان «کریستوفر فرانک»^۲ است که نقد اندیشه‌های خاص را در دستور کار قرار داده است. «فرانک» در ژمان میرا یک پادآرمان‌شهر را به تصویر کشیده است.^۳

۱. عنوان فرانسوی این ژمان، «Mortelle» به معنای «گُشده» است. ژمان میرا توسط «لیلی گلستان» ترجمه و در سال ۱۳۵۴ در ایران منتشر شد.
۲. کریستوفر فرانک (Christopher Frank)، فیلم‌نامه‌نویس، رمان‌نویس و کارگردان فرانسوی است. فرانک در سال ۱۹۴۲ در انگلستان به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۳ در فرانسه درگذشت. او پس از انتشار میرا و دریافت جایزه ادبیات هرمس برای این اثر در سال ۱۹۶۷، به شهرت رسید.
۳. ژمان میرا، برخاسته از تجربه زیسته شخصیت اصلی داستان است و به قلم وی که نام ندارد، نگاشته شده است. داستان با توصیف شخصیت اصلی از محیط زندگی خود آغاز می‌شود و وقایع در زمان رخداد نوشته می‌شوند. راوی خود را متمایز از دیگران حس می‌کند و برای نگارش زندگی خود، به بهانه نوشتن تبلیغات درباره خطرات تنهایی، کاغذ تهیه می‌کند. کاغذ در انحصار دولت است. نوشتن، گُشی است که موجب تسکین، شکوفایی و آگاهی راوی می‌شود. از آنجا که نوشتن برای خود ممنوع است، وی به علت استفاده نادرست از کاغذها بازداشت و شکنجه جسمی، روحی و جنسی می‌شود. خواهر راوی -و در ادامه شریک جنسی وی- که «میرا» نام دارد، موجبات آزادی راوی را فراهم می‌کند. پس از گذشت حوادثی، میرا و راوی هر دو به خانه اصلاح فرستاده می‌شوند. اصلاح باعث می‌شود که آن‌ها تا مدتی شخصیت پیشین و ویژگی‌های متمایز خود را از دست بدهند و همانند سایرین در دنیای آرمانی دولت غرق شوند. پس از اصلاح، آن‌ها یکدیگر را به خاطر نمی‌آورند. اما تلاش‌های حکومت برای همسان‌سازی اعضای جامعه راه به جایی نمی‌برد و اندکی بعد، راوی دوباره دست به قلم می‌برد. ماسک راوی و میرا ترک برمی‌دارد و آن‌ها هویت فردی و شخصیت اصلی خود را بازیافته و همدیگر را باز می‌شناسند. دولت، هویت فردی افراد و ناهمگون بودن را بر نمی‌تابد و این بازشناسی، به قیمت جان راوی و میرا تمام می‌شود.

پادآرمان شهر که نقطه مقابل آرمان شهر به شمار می آید، توصیف جامعه‌ای خیالی در داستان‌های علمی - تخیلی است؛ جامعه‌ای که در آن، ویژگی‌های منفی، برتری و چیرگی کامل یافته‌اند و زندگی در آن دلخواه هیچ انسانی نیست.

«فرانک» تصویرسازی خود را چنین آغاز می‌کند:

«در دشت به دنیا آمدم و غیر از آن چیزی نمی‌شناسم... ما در مربع ۴-۳۳۳-۸۳۷ شرق زندگی می‌کنیم، مربع‌ها با مرزهایی از خطوط زرد که زمین سیاه‌رنگ را تقسیم می‌کنند، ده کیلومتر مربع مساحت دارند. پس ما زیر چراغ‌هایی که به فاصله‌های پنج متری در زمین قرار دارند، جای کافی برای گردش کردن داریم. نورهای این چراغ‌ها روی هم افتاده‌اند تا در مربع ۴-۳۳۳-۸۳۷ شرق کوچک‌ترین گوشه‌ای تاریک نماند؛ زیرا چنان که همه می‌دانند، بدی در تاریکی خفته است» (فرانک، ۱۳۵۴: ۱۹).

تقبیح روابط عاطفی و انسانی، تقدیر جاسوسی، جعل تاریخ و گذشته، نادیده گرفتن تفاوت‌ها، تقدیس تقدم دیگران بر خود و تقدم جامعه بر فرد، رفاقت اجباری، باروری اجباری، تحمیل مرگ بر سالمندان و افرادی که قادر به زایش نباشند، تشویق افراد به زندگی دسته‌جمعی، عشق دسته‌جمعی، کار دسته‌جمعی، تفریح دسته‌جمعی و... از جمله قوانین نهادینه شده در جامعه خیالی «فرانک» است.

داستان، شرح وضعیتی است که در آن، فردیت افراد توسط دولت لگدمال می‌شود و مالکیت بدن، افکار، عواطف، عشق، هویت و حتی روزمره‌گی‌های زندگی نیز از آن حکومت است:

«به تو یاد خواهند داد که هر وقت تنها شدی، از ترس فریاد بکشی، یاد خواهند داد که مثل بدبخت‌ها به دیوار بچسبی، یاد خواهند داد که به پای رفقای بیفتی و کمی گرمی بشری گدایی کنی. یادت خواهند داد که بخواهی دوستت بدارند، بخواهی قبولت داشته باشند، بخواهی شریکت باشند... همه چیز را در سرت به هم می‌ریزند برای اینکه مشمئز شوی، مخصوصاً برای اینکه مشمئز شوی برای اینکه از امیال شخصی‌ات بترسی، برای اینکه از چیزهای مورد علاقه‌ات استفرغت بگیرد... برای آن‌ها کار خواهی کرد و در میانشان خودت را قوی حس خواهی کرد و گله‌وار به دشت خواهی دوید، با دوستان، با دوستان بی‌شمارت، و وقتی مردی را ببیند که تنها راه می‌رود، کینه‌ای بس بزرگ در دل گروهی‌تان به وجود خواهد آمد و با پای گروهی‌تان آن‌قدر به صورت او خواهید زد که چیزی از صورتش باقی نماند» (همان، ۴۹-۵۰).

در زمان میرا، سازماندهی زندگی انسان‌ها از سوی دولت در خصوصی‌ترین مسائل زندگی نیز امری مشروع انگاشته شده است. زندگی روزمره مردم، یک زندگی تکلیف‌محور است و به آنان القاء شده است که هیچ حقی در زندگی شخصی و اجتماعی خود ندارند. تظاهر به شادی و لذت بردن از زندگی جمعی، از اصلی‌ترین وظایف مردم است: «من فردی از افراد اجتماع، یکی از مهره‌های دستگاه، یک رفیق، یک سیاهی‌لشکر بودم. در آب ولرم دوستی همگانی شنا می‌کردم» (همان: ۴۱).

متخلفان که در زندگی گله‌وار ذوب نشده و هویت فردی را پاس بدارند، بیمار تلقی شده و به خانه اصلاح فرستاده می‌شوند. پزشکان پس از جراحی مغز و بدن بیمار، نقابی پلاستیکی با لبخندی مصنوعی و ابدی روی صورت وی می‌گذارند و او را به یک «اصلاح‌شده» و یا به بیان بهتر، به «ماسکی میان ماسک‌های دیگر» تبدیل می‌کنند: «من یک اصلاح‌شده هستم و لبخند همگانی‌ام را با خلوص نیت آشکار می‌کنم. پیش از این، جرثومه‌ای از یک نوع بیماری را با خود حمل می‌کردم، نوعی اختلال مشاعر عمقی را. و «دولت» که نمی‌خواهد هیچ یک از رعایای خود را بی‌پناه بگذارد، در کمال بخشندگی و فتوت آن را همراه با مخ و چهره‌ام تغییر شکل داد و از نو ساخت تا من بتوانم بدون هیچ قیدی از ثمرات زندگی دسته‌جمعی بهره‌مند شوم. احساس سپاس من از این مسئله بسیار عمیق است. ولی به نظر می‌رسد که این احساس من با سپاسی که در خور دلسوزی خستگی‌ناپذیر «دولت» باشد، هیچ قابل قیاس نیست» (همان: ۹۳).

ادبیات پیشگویانه با ترسیم پادآرمان‌شهر، پیدایی یک فاجعه انسانی را به بشر هشدار می‌دهد. فاجعه انسانی بزرگ‌نمایی شده در میرا، «سوسیالیسم» در معنای نخستین آن^۱ و «کمونیسم» در معنای ایده‌آلی آن^۲ است. بازتاب اندیشه‌های بشری و مسائل سیاسی

۱. سوسیالیسم یا جامعه‌باوری در مفهوم اولیه خود، به معنای کنترل تمام شئون حیاتی اعضای جامعه است (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۱۱۰) و برتری جامعه و سود همگانی بر فرد و سود فردی، مهم‌ترین عنصر آن است (آشوری، ۱۳۷۰: ۲۰۴).

۲. کمونیسم ایده‌آلی، دارای مفهوم بسیار وسیعی است و بر مبنای آن، همه چیز مشترک است و در اختیار عموم قرار دارد. کمونیسم ایده‌آلی، محدود به امور اقتصادی، اموال و منابع تولید نیست و شامل اشتراک عمومی در زنان و مسائل جنسی هم می‌شود (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۱۴۹)؛ چنان که به باور «مارکس»، حقوق برای تأمین منافع سرمایه‌داران به وجود آمده و ابزاری در دست طبقه حاکم برای حفظ وضع موجود است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۸ الف: ۷۹۲).

در ادبیات به گونه‌ای است که می‌تواند نشانگر جریان‌های با عنوان «ادبیات داستانی سیاست‌گرا» باشد (رستمی و مولایی، ۱۳۹۷: ۱۱۴)؛ ادبیاتی که سرمنشأ مشکلات و مسائل ذهن شخصیت‌های آن، از یک‌سو نظام سیاسی حاکم بر جامعه، نوع مناسبات قدرت و نبود آزادی سیاسی، و از سوی دیگر، نقد اشخاص یا اندیشه‌ها و تشریح نظام انتقادی - سیاسی است (بیگی و نگهدار، ۱۳۹۹: ۷۲). تأکید نویسندهٔ زمان بر اصرار حکومت به «باهم بودن» انسان‌هاست. فضای به تصویر کشیده شده در زمان، بیانگر نوعی حیات تحت کنترل است؛ فضایی که در آن، دولت تمام تلاش خود را برای انهدام فردیت و تکثر انسان‌ها انجام می‌دهد و بشر را به مرز عامه‌شدگی، یکسان‌شدگی و کالاشدگی می‌رساند.

هدف این پژوهش، مطالعه و بررسی تخصصی مکاتب سیاسی یا ایدئولوژی‌های^۱ مورد انتقاد در زمان نیست.^۲ نگارنده به دنبال واکاوی و تحلیل محتوای زمان از منظر

۱. برخی نویسندگان، ایدئولوژی را به معنای طرز تفکر یا اعتقاد به یک اندیشهٔ سیاسی دانسته و مجموعهٔ افکار و نظریات زیربنایی نظام حکومتی را ایدئولوژی نامیده‌اند (طلوعی، ۱۳۸۵: ۲۳۹). برخی نیز این واژه را ناظر بر فلسفهٔ سیاسی - اجتماعی دانسته‌اند که در آن، توجه به عمل به اندازهٔ توجه به نظر و گاه بیش از آن اهمیت دارد (آشوری، ۱۳۷۰: ۵۲). بدین ترتیب، ایدئولوژی مجموعهٔ منسجمی از باورها و اندیشه‌هاست که می‌خواهد جهان را توضیح و تغییر دهد. هر ایدئولوژی، طرحی آرمانی در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، هنری و... برای جامعه دارد و پدیدآوری آن را از هواداران خود می‌طلبد.

۲. فرانک زمان میرا را در سال ۱۹۶۷ و در سن ۲۵ سالگی منتشر نمود. اطلاعات دقیقی در مورد زمان نگارش زمان در دست نیست. اگر یک بازهٔ احتمالی پنج‌ساله برای نویسنده در نظر بگیریم، گمان می‌رود که او این اثر را در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷ (یعنی ۲۰ تا ۲۵ سالگی خود) خلق کرده باشد. درک فضای سیاسی و اجتماعی اثرگذار بر نگارش زمان، در گرو شناخت اجمالی این برهه در فرانسه و تاریخ اروپا در قرن بیستم است. تاریخ قرن بیستم، تا حدود زیادی بر کاهش نابرابری میان طبقات، نژادها و جنس‌ها متمرکز بوده است (هراری، ۱۳۹۷: ۱۰۰). مورخان، نظام‌های سیاسی قرن بیستم را به سه گروه توتالیتار، خودکامه و دموکراتیک بخش کرده‌اند. نظام‌های توتالیتار، رژیم‌های کمونیست و نازی و نظام‌های خودکامه، رژیم‌های فاشیست و دیکتاتوری‌های ملهم از آن بودند (اوتورژدنیک، ۱۳۹۳: ۱۰۷). پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، کمونیسم و فاشیسم سرتاسر اروپا را فرا گرفت. کمونیست‌ها و فاشیست‌ها می‌خواستند جهان کهنه را به خاک سپرده و طرحی نو دراندازند. کمونیست‌ها در پی خلق انسان جدیدی بودند که مغرور، قوی، سختکوش و ستایش‌برانگیز باشد و درکی از عدالت و انانیت و زندگی جمعی داشته باشد و فاشیست‌ها می‌خواستند در جهان نو، همه کارگر باشند (همان: ۳۰).

→ پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵)، اروپا در اشغال نیروهای نظامی، از پای درآمده، تقسیم شده و ویران بود. ارتش‌های پیروز آمریکا و شوروی، شرق و غرب قاره را با سربازان در خدمت خود، زیر سلطه داشتند. اتحاد فاتحان پس از اختلاف بر سر چگونگی برخورد با آلمان و آینده سرزمین‌های اشغالی از هم پاشید و به یک نزاع غیر نظامی بدل شد. تنش میان آمریکا و شوروی که جنگ سرد نامیده می‌شد، فاقد درگیری واقعی نظامی میان دو رقیب بود و تا سقوط کمونیسم و فروپاشی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ به پایان نرسید. بدین سان، فرانک در زمانه‌ای زیسته، اندیشیده و دست به قلم برده است که در قالب جنگی سرد، منجمد شده بود. اروپای پساجنگ، آوردگاهی برای رقابت بر سر ایدئولوژی و قدرت شد. گرچه کمونیسم اروپایی حضوری کوتاه مدت در صحنه تاریخ داشت (بولییت، ۱۳۸۲: ۴۰۳)، اما طلوع کمونیسم اروپایی به یک نگاه بازنگری شده از سوسیالیسم کمک کرد. در اروپا، سوسیالیسم یک رؤیای برگرفته از هزاره گرایی (Millenarism) نبود. هزاره گرایی به معنای اعتقاد مسیحیان به یک دوره هزارساله حکومت خداوند روی زمین است، اما در عرف سیاسی به نوعی مدینه فاضله برای رهایی از شوربختی و ظلم تعبیر می‌شود (هی وود، ۱۳۷۹: ۵۸). سوسیالیسم در اروپا یک واقعیت دنیوی تلقی می‌شد و در اروپای غربی، هیچ کس در برابر آن ایستادگی و مخالفت اخلاقی نکرد و همانند مردم سالاری، به صورت یک پدیده عادی درآمد (بولییت، ۱۳۸۲: ۴۰۳). فرانسه در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹، با ریاست جمهوری شارل دو گل (Charles de Gaulle) اداره شد. دو گل در سال ۱۹۵۸ نخست وزیر فرانسه شد و با معرفی ساختاری نو، ریاست جمهوری را جایگزین سیستم پارلمانی کرد. دو گل به امید پایان دادن به حکومت احزاب سیاسی، جمهوری پنجم فرانسه را پایه گذاری کرد، اما نه تنها آن را از بین نبرد، بلکه به سرعت دریافت که برای باقی ماندن بر اریکه قدرت، گزیری از حزب سیاسی نیست. پس از انتخابات مجلس ملی در سال ۱۹۶۲ - تا انتخابات بعدی در سال ۱۹۶۷ - مجلسی آرام و بدون تنش با دولت، که گمشده نظام سیاسی فرانسه بود، سرانجام در جمهوری پنجم یافت شد (ایوبی، ۱۳۹۱: ۴۰). صحنه سیاسی فرانسه بر خلاف بریتانیا و آلمان، صحنه رقابتی سراسر میان دو یا سه حزب نبود. در فرانسه، دو گروه ائتلاف راست میانه را تشکیل می‌دادند (گرنویل، ۱۳۷۸: ۱۵۸۵). گروه نخست، «گلیست»‌هایی بودند که پس از ۱۹۶۸ «اتحاد دموکرات‌ها برای جمهوری» نامیده شدند. «گلیسم» (Gaulism) فلسفه‌ای سیاسی برگرفته از عقاید دو گل است، اما به حزب‌های گلیست در فرانسه محدود نمی‌شود. برای دوری از برچسب‌های راست و چپ، طرفداران دو گل با تأسی از منش او، واژه گلیست را برای خود انتخاب کردند؛ هرچند در تقسیم‌بندی‌های سیاسی، این جریان به جناح راست منسوب است (دولت آبادی و غلامی، ۱۳۹۸: ۶). ایجاد و حفظ دولتی متمرکز و نیرومند و بی میلی به پذیرفتن تعهدات بین‌المللی به زیان منافع ملی، اصول سیاسی گلیسم هستند. گلیست‌های «اتحاد دموکرات‌ها برای جمهوری»، استقلال و ناسیونالیسم فرانسه را پذیرفته بودند، اما در مسائل اقتصادی و اجتماعی اختلاف نظر داشتند. گروه دیگر - که نسبت به حزب مزبور لیبرال‌تر بود، جنبه ناسیونالیستی کمتری داشت و هوادار همکاری بیشتر با اروپا و اتحاد با آمریکا بود، «حزب جمهوری خواه مستقل» نام داشت. در سال ۱۹۲۰، میان حزب‌های سیاسی در جناح چپ، اختلاف و انشعاب به وجود آمد. حزب کمونیست که در ابتدا با الهام از الگوی شوروی خود را سازمان داد و به مسکو وفادار بود، بعدها به نیرویی محافظه کار بدل شد و در سال ۱۹۶۸ می‌کوشید با تاکتیک‌های انقلابی دانشجویان سروکار نداشته باشد و با گذر زمان، شیوه دموکراتیک‌تری در پیش گرفت و از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ اتحاد

سیاست جنایی است. مفهوم نحیف سیاست جنایی در فرایند تطور خود، به یک مفهوم فربه تبدیل شده است. «فوئرباخ»^۱ که برای نخستین بار این اصطلاح را وارد قلمرو حقوق کیفری نمود، سیاست جنایی را مجموعه شیوه‌هایی سرکوبگر می‌دانست که دولت از طریق آن‌ها و با توسل به آن‌ها در برابر جرم واکنش نشان می‌دهد (نحیف ابرندآبادی، ۱۳۸۴: ۲/۲۱۱). تعریف مضیق «فوئرباخ»، با مفهوم سیاست کیفری همخوانی دارد (همو، ۱۳۸۹: ۱۷۲۶) و تنها بر تدابیر و اقدامات تنبیهی و قهرآمیز متمرکز است. «فون لیست»^۲ نیز همسو با «فوئرباخ»، سیاست جنایی را سازماندهی عقلی مبارزه علیه جنایت بر پایه داده‌های دانش جرم‌شناسی می‌دانست (لواسور، ۱۳۷۱: ۴۰۷). «مارک آنسل» در سال ۱۹۷۵، تعاریف نحیف موجود تا زمان خویش را اندکی فربه نمود. به باور وی، سیاست جنایی، علم مشاهده و مطالعه و نیز هنر، فن یا راهبرد اصولی و نظام‌یافته واکنش ضد جرم است (لازرز، ۱۴۰۰: ۱۴).

در ادامه این فرایند تطور، «میری دلماس - مارتی»^۳ در سال ۱۹۸۳، مفهوم سیاست جنایی را فربه‌تر نمود. از نظر او، سیاست جنایی مجموعه روش‌هایی است که هیئت اجتماع با توسل و به کار بستن آن‌ها، پاسخ‌های مختلف به پدیده جنایی را سامان‌دهی

→ انتخاباتی توده‌ای با حزب سوسیالیست را پذیرفت (گرنویل، ۱۳۷۸: ۱۵۸۵). حزب سوسیالیست نیز که قبل از سال ۱۹۷۱ به هر دو جناح چپ و میانه‌رو تعلق داشت، مقدار زیادی از هواداران خود را از دست داد (همان: ۱۵۸۶). ضعف اروپای پساجنگ، با جنبش‌های ملی آزادی‌بخش در مستعمرات آن سوی آب‌ها همراه شد. مستعمرات فرانسه، در آسیای جنوب شرقی و شمال آفریقا قرار داشتند. فرانسه در ۱۹۴۶ سوریه و لبنان را از دست داد و از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴ جنگی طولانی را در هندوچین متحمل شد (بلنینگ، ۱۳۹۸: ۴۰۷). فرانسه در ۱۹۵۴ در «دین بین فو» با شکستی سخت مواجه شد و پس از آن با قیام ملی دیگری در مستعمره مهم‌ترش، الجزایر، روبه‌رو شد (میسن، ۱۳۹۹: ۲۱۹). الجزایر خانه یک میلیون فرانسوی و بخشی از فرانسه انگاشته می‌شد؛ چنان‌که جمله «الجزایر همان فرانسه است»، بر زبان مردم جاری بود (همان). در نهایت، دو گل در سال ۱۹۶۲ حکم استقلال الجزایر را صادر کرد و بدین‌سان، به مدت ۱۶ سال، بیشتر نیروهای فرانسه درگیر جنگ‌های مستعمراتی در خارج اروپا بودند.

۱. لودویگ آندریاس فوئرباخ (Ludwig Andreas Feuerbach)، فیلسوف آلمانی و از شاگردان هگل بود.

۲. فرانتس ادوارد ریتر فون لیست (Franz Eduard Ritter von Liszt) حقوق‌دان و جرم‌شناس آلمانی بود.

۳. میری دلماس - مارتی (Mireille Delmas-Marty) حقوق‌دان فرانسوی، استاد افتخاری کالج دو فرانس و عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی است.

می‌کند (دلماس - مارتی، ۱۳۹۸: ۶۹). رهیافت «دلماس - مارتی»، دامنه مفهوم پدیده مجرمانه را بر کژروی نیز می‌گسترده و از این رو، افزون بر پاسخ‌های سرکوبگرانه کیفری، پاسخ‌های غیر کیفری و پیشگیرانه نیز در قلمرو سیاست جنایی جای می‌گیرند. در رویکرد «دلماس - مارتی»، پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه نه تنها از سوی نهادهای رسمی دولتی، بلکه توسط نهادهای غیر رسمی (جامعه مدنی) نیز به رسمیت شناخته شده است. پیامد فراخِ مفهوم سیاست جنایی، تنوع بازیگران و نقش‌های ایفایی آن‌ها در ایجاد یک سیاست جنایی ملی یکپارچه و هدفمند است.

در پهنه ادبی، با لنزهای واقع‌گرایانه‌تری به پدیده‌های اجتماعی نگاه می‌شود. مروری بر تاریخ ادبیات جهان نشان می‌دهد که خردمندان جامعه در هر زمانه‌ای بر آن بوده‌اند تا با بیان اندیشه‌ها و رهنمودهایشان در قالب داستان‌ها و افسانه‌هایی از زبان انسان‌ها، اجسام و حیوانات، از سویی با جذابیت‌بخشی به گفتارهایشان، آن‌ها را برای مردم شیرین و شنیدنی سازند و از سوی دیگر با خاطری آسوده از بازخواست یا پیگرد صاحبان قدرت، افکار و عقاید خود را به تمامی بازگو نمایند (دیرباز، ۱۳۹۸: ۱۰۰). آثار ادبی به مثابه یک گفتمان^۱، عواملی مهم و تأثیرگذار در پایش، اصلاح و بهبود الگوهای رفتاری نظام‌های سیاسی هستند. ژرف‌نگری در چنین مفاهیم در آثار ادبی و تحلیل محتوای این آثار از نگاه سیاست جنایی، از آن جهت دارای اهمیت است که به لمس بی‌پرده مسائل اجتماعی می‌انجامد و در پی آن، می‌توانیم گام‌های مهمی در مسیر رشد و توسعه عدالت در جامعه برداریم. آورده‌های چنین پژوهش‌هایی می‌توانند به طرح‌ریزی علمی سیاست جنایی کشور یاری رسانند.

گستره وسیعی از ادبیات حقوقی ایران، به پژوهش‌های میان‌رشته‌ای اختصاص دارند و زوایای متعدد و متنوع این حوزه‌های مطالعاتی از نظر دور نمانده‌اند. در این میان، پیوند پرمیمت ادبیات و حقوق کیفری نیز ثمرات در خور توجهی برای علم داشته است. با جستجو در پایگاه‌های استنادی علمی، به فهرستی از آثار پژوهشی با محور تحلیل محتوای آثار منظوم و منثور ادبی از منظر جرم‌شناسی و سیاست جنایی

۱. گفتمان‌ها به شکل نظام‌مند، موضوعاتی را شکل می‌دهند که خود سخن می‌گویند. گفتمان‌ها سازنده موضوعات هستند و در فرایند این سازندگی، مداخله خود را پنهان می‌کنند (عضدانلو، ۱۳۷۵: ۴۸).

دست می‌یابیم.^۱ این تحقیقات، هر یک از نگاه خود، آثار ادبی را واکاوی نموده و به نتایجی دست یافته‌اند.^۲ اما در میان آثار منتشرشده تا پاییز سال ۱۴۰۰ خورشیدی، رد پایی از بررسی رُمان میرا به چشم نمی‌خورد.

پژوهش حاضر که در رسته تحقیقات متن‌پژوهشی جای می‌گیرد، به شیوه توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر دکترین، داده‌ها و آموزه‌های علمی گردآوری شده از میان کتاب‌ها و مقالات انجام می‌شود و از دریچه سیاست جنایی به اثر «فرانک» می‌نگرد. ساختار عمیق سیاست جنایی، از رهگذر روابط موجود میان دو نامتغیر «هنجارها» و «پاسخ‌ها» بازشناسی می‌شود. از این رو، نوشتار پیش رو در دو محور با عناوین «سیاست جنایی و هنجارگذاری» و «سیاست جنایی و پاسخ‌گذاری» سازمان‌دهی شده است.

۱. سیاست جنایی و هنجارگذاری

«پدیده جنایی» و «پاسخ/راهکار هیئت اجتماع»، دو رکن عمده در ساختار سیاست جنایی هستند. هر دو رکن مزبور با توجه به گستره مفهومی و شیوه و قلمرو سیطره، قابل بخش به دو عنصر ثابت هستند. از این رو، ساختار سیاست جنایی بر چهار نامتغیر استوار است: ۱- بزه، ۲- انحراف، ۳- پاسخ دولت، و ۴- پاسخ جامعه مدنی. سیاست جنایی، از عوامل گوناگونی تأثیر می‌پذیرد. یکی از این عوامل، ایدئولوژی است که می‌تواند مبنای گونه‌شناسی سیاست جنایی قرار بگیرد. ایدئولوژی نظام حاکم در

۱. برای نمونه می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد: «بازنگری در سطح فکری تاریخ بیهقی بررسی موردی: انطباق محتوا با سیاست جنایی اقتدارگرا» (رستمی، مؤذن‌زادگان و مولاییگی، ۱۳۹۹)؛ «دلالت‌های جنایی اخلاق ناصری: خواجه نصیرالدین طوسی» (فرجی، ۱۳۹۹)؛ «واکاوی انعکاس نظریات جرم‌شناسی رشدمدار و انتقادی در گلستان و بوستان سعدی» (کلام‌زاده عشرت‌آباد و حسنی، ۱۳۹۸)؛ «بازخوانی دو حکایت از کلیله و دمنه با تأکید بر آموزه‌های جرم‌شناختی» (دیرباز، ۱۳۹۸)؛ «گفتمان سیاست جنایی و جرم‌شناسی در آخرین روز یک محکوم» (رستمی و جعفریان، ۱۳۹۷)؛ «رمان سال‌های ابری در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی کودکان و نوجوانان» (رستمی و مولاییگی، ۱۳۹۷)؛ «گفتمان سیاست جنایی رمان رستاخیز» (صادقی‌رام و نجفی، ۱۳۹۴)؛ «نگاهی به مدل‌های سیاست جنایی اقتدارگرا و اقتدارگرایی فراگیر در گلستان سعدی» (فکوری، ۱۳۹۳)؛ «بررسی قصه‌های کلیله و دمنه از منظر جرم‌شناسی و سیاست جنایی» (پورحسن سنگری، ۱۳۹۲).

۲. برای نمونه، حکایت‌های سعدی در گلستان، با دو مدل سیاست جنایی اقتدارگرا و اقتدارگرایی فراگیر همخوانی دارند (فکوری، ۱۳۹۳: ۳۵).

درجه‌بندی ارزش‌ها و کران‌بندی حقوق و آزادی‌های اساسی، نقش اصلی را ایفا می‌کند. بدین‌سان، یکی از عوامل اثرگذار بر تنوع روابط موجود میان نامتغیرها و مدل‌سازی سیاست جنایی، رویکرد نظام سیاسی به ارزش‌های سه‌گانه «آزادی»، «برابری» و «قدرت» است. انتخاب «آزادی» و محور قرار دادن این ارزش، به نظام «لیبرالیسم» می‌انجامد. انتخاب توأمان «آزادی و برابری» همراه با به حاشیه راندن دولت، به «آنارشسیسم» می‌انجامد. محور قرار دادن توأمان «آزادی و قدرت» همراه با تفوق قدرت بر آزادی، به «اقتدارگرایی» منجر می‌شود. انتخاب «قدرت» نیز «اقتدارگرایی فراگیر»^۱ را جلوه‌گر می‌سازد.

بدین‌سان، انتخاب‌های سیاست جنایی در قلمرو هنجارگذاری و پاسخ‌گذاری، برحسب اینکه نیاز به تأمین امنیت با توجه به کدام ارزش اساسی، احساس و درک شود، به گونه متفاوتی جهت‌گیری می‌شوند و جریان‌های بزرگ ایدئولوژیک با تنظیم و استقرار این گزینش‌ها بر پایه «آزادی، برابری و قدرت»، بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۴: ۲/۲۱۸). گرانیگاه سیاست جنایی اقتدارگرا و اقتدارگرای فراگیر، «قدرت» است. «فرانک» با نگارش ژمان میرا، چیرگی تام، دگرخواهی اجباری و تمامیت‌خواهی را به چالش کشیده است. تمامیت‌خواهی یا «توتالیتراریسم»^۲ نام فلسفه و حکومتی است که با دخالت همه‌جانبه خود، تمام شئون زندگی فرد را تنظیم نموده و برای آن مقررات وضع می‌کند (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۷۶).

در طول تاریخ، فیلسوفان و حکمرانان متعددی به این مکتب گرایش داشته‌اند.^۳ در علوم سیاسی، تعاریف متعدد و مشابهی برای این مفهوم ارائه شده است. با وجود این،

۱. در ادبیات علوم جنایی ایران، واژه توتالیتر، به «اقتدارگرای فراگیر» برگردانده شده است.
۲. واژه‌های «totalitarisme» در زبان فرانسه و «totalitarianism» در زبان انگلیسی، از ریشه لاتین «totus» به معنای «همه» گرفته شده‌اند. این واژه در زبان فارسی به حکومت جمعی (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۷۵)، فراگیرندگی (آشوری، ۱۳۷۰: ۲۴۰)، تمامیت‌خواهی، استبداد، خودکامگی (حق‌شناس، سامعی و انتخابی، ۱۳۸۶: ۱۸۰۰)، اقتدارطلبی، سلطه‌جویی، همه‌گیری و مطلق‌گرایی برگردانده شده است.
۳. سیر تاریخی توتالیتراریسم چنین بوده است: یونان قدیم: فیثاغورث، دموکریتوس، سقراط، افلاطون و ارسطو؛ قرن سوم پیش از میلاد: زنون؛ قرن شانزدهم پس از میلاد: ماکیاولی و ژان بودن؛ قرن هفدهم: هابز؛ قرن هجدهم: فیخته و شلینک؛ قرن نوزدهم: هگل، مارکس، انگلس، لاسال و نیچه؛ قرن بیستم: لنین، استالین، هیتلر و موسولینی (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۷۷-۷۹).

تمامی هواداران آن بر مفهوم کلی این نظریه توافق داشتند. عبارت دولت توتالیتر^۱ بیانگر رژیم حکومتی متمرکز در یک قدرت مرکزی است. به باور برخی، تمامیت‌خواهی نوعی استبداد مدرن است که اغلب از حکومت مطلقه - که همه رژیم‌های فاقد احزاب یا بدون نمایندگان منتخب را در بر می‌گیرد - متمایز نمی‌شود (گوریان، ۱۳۹۱: ۸). برخی نیز توتالیترایسم را توصیفگر دیکتاتوری‌های ایدئولوژیکی دانسته‌اند (کلانتز، ۱۳۷۷: ۸) که می‌کوشند بر مبنای ایدئولوژی خود در همه حوزه‌های زندگی فرد مداخله نمایند. اصطلاح توتالیتر به آن دسته از رژیم‌های خودکامه‌ای اطلاق می‌شود که تمامی شئون جامعه را - از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب و فرهنگ و هنر - تحت کنترل و نظارت خود درآورده و همه مردم را در جهت ایدئولوژی سیاسی خود هدایت می‌کنند (طلوعی، ۱۳۸۵: ۳۹۹).

توتالیترایسم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، تعریف یکسان و معنای ثابتی نداشته است. هیچ تعریف مشخصی از توتالیترایسم وجود ندارد که هم نخستین مصداق آن، یعنی «فاشیسم ایتالیایی» را در بر گیرد و هم بر سایر مصادیق آن، مانند «نازیسم هیتلر» و «کمونیسم استالین» منطبق شود. نظریه‌پردازان، شاخص‌های متعددی برای نظام توتالیتر برشمرده‌اند که در بازه‌های زمانی مختلف همانند نبوده‌اند. اما ویژگی‌های کلی و مشترکی را می‌توان در میان آن‌ها بازشناخت. برخی نویسندگان، اقتدارگرایی فراگیر را با شش ویژگی شناسایی نموده و برخی دیگر، از شاخص‌های بیشتری سخن گفته‌اند. در مجموع، مؤلفه‌های نظام توتالیتر را می‌توان زیر هشت عنوان جای داد: ۱- وجود یک ایدئولوژی فراگیر و تلاش برای شکل‌دهی جامعه بر اساس آن؛ ۲- وجود یک حزب واحد متعهد به ایدئولوژی و هدایت آن توسط رهبر؛ ۳- نظارت دولت بر همه جنبه‌های زندگی خصوصی و اجتماعی؛ ۴- اقتصاد متمرکز؛ ۵- حذف هر گونه نظارت آزادانه جامعه بر دولت؛ ۶- بسیج همه نیروهای جامعه در راه اهداف حزب و دولت؛ ۷- قدرت پلیسی مبتنی بر وحشت و دست‌یازی به ترور برای سرکوبی هر گونه مخالفت؛ ۸- انحصار وسایل ارتباط جمعی (آشوری، ۱۳۷۰: ۲۴۰-۲۴۱؛ آرنز، ۱۳۶۶: ۳۰۷-۹۷؛ بازارگاد، ۱۳۴۳: ۷۶-۷۷؛ گوریان، ۱۳۹۱: ۸-۹).

1. État Totalitaire (Fr), Totalitarian State (En).

پدیده مجرمانه، دو پدیده کیفری و جامعه‌شناختی، یعنی «بزه» و «انحراف» را دربر می‌گیرد. بزه، فاصله‌گیری از «هنجارمندی» است و انحراف یا کژروی، فاصله‌گیری از «بهنجاری» است.^۱ ویژگی محدودکننده، قهرآمیز و خشن حقوق کیفری، حقوق شهروندان را تهدید می‌کند و جرم‌انگاری، کیفرگذاری، کیفرگزینی و کیفردهی، در نهایت به تحدید حیات و فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی اشخاص می‌انجامد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۹: ۲۳۹). بسته به نوع نظام سیاسی، میزان دخالت دولت در آزادی‌های فردی و زندگی خصوصی شهروندان متفاوت است. افزایش یا کاهش قلمرو مداخله دولت در این حوزه، می‌تواند به قبض و بسط جرم‌انگاری بینجامد (سلطان‌فر، شامبیاتی و آزمایش، ۱۳۹۶: ۹۴). همان‌گونه که مدل دولت اقتدارگرای فراگیر، بزه و انحراف را در یک مفهوم ادغام می‌کند (لازرز، ۱۴۰۰: ۱۰۳) و به هر گونه فاصله‌گیری از هنجارها پاسخ می‌دهد، دولت حاکم در زمان نیز فاقد آستانه گذشت و بردباری است.

زمان میرا، انبوهی از ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها را معرفی نموده است. ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اعلام‌شده، فراتر از هنجارهای اجتماعی خام هستند و همگی به شکل بایدها و نبایدهای ضمانت‌اجرا دار درآمده‌اند. از این رو، تفکیکی میان بزه و انحراف وجود ندارد. در زمان، از واژه «جرم/بزه» یا «انحراف» استفاده نشده است و مفاهیمی مانند «بدی»، «گناه»، «بیماری» و «کفر»، خط قرمزها را مشخص می‌سازند:

- «بدی در تنهایی خفته است» (فرانک، ۱۳۵۴: ۱۹).
- «به رقابت پناه می‌بردم که بزرگ‌ترین گناه دنیاست» (همان: ۳۶).
- «این شهادت، این بزرگترین گناه من است و دلیلی است مسلم بر بیماری من» (همان: ۶۲).
- «کفر سینه‌هایمان را پر می‌کرد» (همان: ۷۷).

در زمان، فقط یک بار واژه «جنایت» به کار رفته و گویا این کاربرد، در معنای «گناه بزرگ» است:

۱. از واژه «نرم» (norm)، دو مفهوم «نرماتیویته» (normative) به معنای «هنجارمندی» و «نرمالیت» (normalite) به معنای «بهنجاری» اشتقاق می‌شود. هنجارهای اجتماعی دارای ضمانت اجرای رسمی، هنجارمند هستند و هنجارهای اجتماعی دارای ضمانت اجرای اجتماعی و فاقد ضمانت اجرای رسمی، بهنجارند.

«امروز به ملاقات مردی رفتم که در خانه‌اش گودال می‌کند... امشب تصمیم دارد برای آخرین بار به درون آن برود و هرگز بیرون نیاید. می‌خواهد یک هفته تنهایی را در سیاهی مطلق بگذراند... مدت درازی است که مشغول آماده کردن این جنایت است» (همان: ۵۳).

استعدادها و نیازهای انسان، پایه حقوق او هستند و هرچه شناخت انسان از خود تعالی یابد، فهرست حقوق وی نیز متعالی می‌شود (قماش، ۱۳۹۰: ۷۷۴). اما کران‌بندی این حقوق و قلمرو آزادی‌های اساسی شهروندان در جوامع، نه در گرو شناخت انسان از خود، بلکه در اختیار حکومت است. قانون‌گذاران کیفری، امروز نیز همانند گذشته، در مورد تعریف اعمالی که باید مجرمانه انگاشته شوند، هم‌رأی نیستند (رستمی، مؤذن‌زادگان و مولایی، ۱۳۹۹: ۱۵۸) و بسته به موضعی که در قبال مفاهیمی همچون آزادی، فردگرایی، جمع‌گرایی و قبض و بسط دایره آزادی‌های فردی در مقابل قلمرو اقتدار عمومی و دولتی اتخاذ می‌شود، گستره جرم‌انگاری نیز مشخص می‌گردد (رستمی، ۱۳۹۳: ۵۸). بایدها و نبایدهای حکومت در زمان میرا، جزئی‌ترین و خصوصی‌ترین زوایای زندگی را آماج خود ساخته‌اند. در ادامه، این فهرست بلندبالا را مرور می‌کنیم.

۱-۱. سیاهه بایدها در زمان میرا

حق بر متفاوت بودن و متفاوت زیستن، مبتنی بر پذیرش تفاوت موجود میان انسان‌هاست و متضمن این امر است که افراد جامعه، الزامی به تبعیت از نرّم‌های جامعه ندارند و آزادند که به سبک مطلوب خود زندگی کنند. فردیت هر وجود و عضویت برابر او در جامعه، هر دو باید حفظ شوند. انسان‌ها حتی در صورتی که به شدت غرق در خانواده‌هایشان باشند یا عضو جامعه فرهنگی یا مذهبی باشند، هرگز نباید فردیتشان را از دست بدهند و به بخش‌های قابل تعویض صرفی از آن جامعه تبدیل شده و به این ترتیب رد شوند (دلماس-مارتی، ۱۳۹۲: ۱۵۲). اما در جامعه «فرانک»، فردگرایی مذموم است:

«اغلب اول شخص مفرد را در حرف زدنم بسیار زیاد به کار می‌برم. جملاتم را این‌طور شروع می‌کنم: "من معتقدم که..." یا "من تصور می‌کنم..." در صورتی که یک مرد سالم می‌گوید: "اعتقاد بر این است که..." یا "معمولاً تصور می‌شود که..."» (فرانک، ۱۳۵۴: ۵۵).

در جامعهٔ میرا، همهٔ ارزش‌ها بر مدار «جمع» می‌گردند و تکثر تقبیح می‌شود. تکثر احزاب، به معنای وجود دیدگاه‌های مختلف است. بدین‌روی، رژیم‌هایی که به دنبال دستیابی به توافق همگانی بر سر یک آموزه هستند، بروز عقاید مختلف و وجود احزاب مختلف را بر نمی‌تابند. اقتدارگرایی فراگیر، تکثرگرایی را عامل ایجاد تفرقه و توطئهٔ دشمنان پنداشته و با آن مخالفت می‌ورزد.^۱ همسو با این نگاه، «کریستوفر فرانک» برخی از قوانین موجود در جامعهٔ تخیلی خویش را زیر عنوان «مقررات همشهری‌گری» گرد آورده است:

«بشر در خدمت بشر. مالی که قابل تقسیم نباشد، مال بدی است. هر چه کمتر باشیم، کمتر می‌خندیم. احتیاج یک فرد، وظیفه فرد دیگری است. شادی تقسیم‌نشده، اندوهی است بزرگ‌شده و غیره» (همان: ۳۶).

مقررات مزبور، همگی بر رجحان جامعه بر فرد تأکید می‌کنند. کرامت ذاتی انسان، الزام‌هایی را در عرصهٔ زندگی اجتماعی پدید می‌آورد که مبنای هنجارها و قواعد اجتماعی و قانونی می‌شوند. با وجود این، محتوای قاعده‌ها بیانگر اولویت‌های سیاسی و اخلاقی کسانی هستند که این قواعد را مقرر کرده‌اند (تروپه، ۱۳۸۶: ۱۳). دولت توتالیتیر که در پی احیاء و اعادهٔ همبستگی از دست‌رفته است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۳۶)، با توسل به ارعاب و هراس‌پراکنی، همهٔ مردم را همسان می‌سازد. حکومت به تمام شئون زندگی جهت می‌دهد و بسیج توده‌ها، از رهگذر حضور همگانی در فعالیت‌های جمعی جلوه‌گر می‌شود. شهروندان پادآرمان‌شهر میرا باید از قوانین زیر پیروی نمایند: ۱- اعلام شرایط سلامت جسمانی در ورقهٔ سلامتی؛ ۲- به‌روزرسانی اطلاعات

۱. هدایت نظام سیاسی توتالیتیر، نیازمند پیشوای قدرتمندی است که گرداگرد وی، گروهی از وفادارترین افراد به ایدئولوژی سیاسی حلقه زده‌اند. رهبر دارای ویژگی تقدس است و مردم به عنوان تنها نقطهٔ وحدت و اقتدار، به وی اعتماد کرده و از او اطاعت می‌کنند. اهمیت نقش رهبری به وضوح در نحوهٔ رابطه‌اش با حزب و با سایر کارگزاران قدرت و نفوذ دیده می‌شود. رهبر از طریق تصفیه و پاکسازی و یا با توسل به تاکتیک «تفرقه بینداز و حکومت کن»، منزلتی انحصاری برای خود حفظ می‌کند؛ منزلتی که سبب می‌شود اقتدار از ارادهٔ دلخواه وی نشئت گیرد. این مسئله، در مورد قدرت نامحدود رهبر در مقابل دولت و قانون نیز صدق می‌کند. ارادهٔ رهبر فراتر از هر قانونی، بایستهٔ اطاعت است و هیچ‌گونه امنیت قانونی و پیش‌بینی‌پذیری خارج از ارادهٔ رهبر وجود ندارد.

در ورقه سن؛ ۳- پیروی از برنامه کاری اجباری و گروهی؛ ۴- روشن گذاشتن چراغ‌ها در شب؛ ۵- درج نام دوازده رفیق در برگه اسامی رفقا؛ ۶- برهنگی و تمکین جنسی اجباری دانش‌آموزان؛ ۷- لبخند همیشگی؛ ۸- عدم توجه به خود و وقف همیشگی خود برای دیگران؛ ۹- ازدواج اجباری؛ ۱۰- بارداری اجباری با وجود خطرات جانی؛ ۱۱- نقل داستان‌های خنده‌دار؛ ۱۲- گزارش رفتارهای دیگران به دولت؛ ۱۳- فنای هویت فرد در پیشگاه هویت جامعه؛ ۱۴- ارتباط فیزیکی اجباری؛ ۱۵- تحرک و شلوغی؛ ۱۶- محبت‌ورزی اجباری و همگانی؛ ۱۷- یکسان‌نگاری همگان؛ ۱۸- دوست داشتن عیب‌های دیگران؛ و ۱۹- کمک اجباری به هم‌نوع.

اخلاق مدنی اگر بر احساسات جاودانه بشری استوار نباشد، پایدار نخواهد ماند و هر قانونی که از این موازین پیروی نکند، همواره با ایستادگی روبه‌رو شده و محکوم به شکست است (بکاربا، ۱۳۶۸: ۳۸). چنین شرایطی را می‌توان جلوه‌ای از وضعیت آنومی^۱ نیز پنداشت. چیرگی تام می‌کوشد تا انسان‌ها را به گونه‌ای سازمان‌دهد که تکثر و تمایز نامحدود آنان از بین برود و کل انسانیت به صورت یک فرد واحد درآید و این امر، تنها زمانی امکان‌پذیر است که یکایک افراد انسانی به موجوداتی تبدیل شوند که در برابر برخی کنش‌های معین، واکنش‌های معین و ثابتی از خود نشان دهند (آرنت، ۱۳۶۶: ۲۶۷). دشواری تحقق این چیرگی، ساختن چیزی است که وجود ندارد؛ یعنی ساختن نوعی انسان که با انواع حیوانی دیگر همانند باشد.

شهروندان جامعه میرا به رغم تلاش حکومت تسلیم نمی‌شوند و هویت فردی خود را در برابر جامعه حفظ می‌کنند. قانون همواره تبلور اراده مردم نیست و گاه برای تأمین مصالح یک گروه خاص تصویب می‌شود. از این رو، اگر قانون بازتاب میانگین انتظارات عمومی نباشد، متروک می‌ماند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۲: ۲۳):

«تنها در دشت راه می‌روم. معمولاً باید با چند رفیق همراه بود؛ زیرا وقتی بتوانی همراه چند نفر باشی، تنها بودن خلاف قانون است» (فرانک، ۱۳۵۴: ۲۳).

این مسئله در جای‌جای رُمان مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است که تلاش دولت

۱. آنومی حالتی است که در آن قواعد اجتماعی برای عاملان الزام‌آور نیستند و پیروی از آن‌ها برای افراد مطلوبیت ندارد (رجب‌زاده و کوثری، ۱۳۸۱: ۳۶).

در همسان‌سازی شهروندان، تلاشی بیهوده و یا کم‌هوده بوده است:

- «در آن موقع بود که فهمیدم هرگز بهبود نخواهم یافت... عده زیادی از ما دچار این عارضه بودند» (همان: ۴۱).

- «تقریباً تمام جمعیت آنجا اصلاح شده و آمبولانس‌ها شب و روز در حرکت‌اند» (همان: ۵۹).

- «مسلم است که به روی تو یا یک جراحی ناقص انجام شده و جرثومه‌ای از بیماری در مغزش به جای مانده و این جرثومه... نقاب را منفجر کرده است. قبلاً از این جراحی‌های ناموفق چیزهایی شنیده بودم... چیزی که در این اتفاق و در اتفاقات دیگری که برایم تعریف کرده‌اند، بیش از هر چیز تک‌انم می‌دهد، تعداد بیماران و شدت بیماری است. فکر می‌کنم مردم هنوز به آن مقدار تکاملی که دولت آرزو دارد، نرسیده‌اند» (همان: ۵۱).

پس از بررسی فهرست بلند بایدها در جامعه میرا، به مرور نبایدها می‌پردازیم.

۲-۱. سیاهه نبایدها در زمان میرا

اقتدارگرایی فراگیر با یکنواخت‌سازی انسان‌ها از رهگذر ارائه اطلاعات و آگاهی‌های کاذب، در جهت تسلط بیشتر بر مردم برمی‌آید. حکمرانان جامعه میرا از رهگذر دروغ بزرگ بیمارانگاری دگراندیشان، به مصادره ذهنی و اخلاقی کامل شهروندان خویش و سلب بدیهی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق انسان‌ها پرداخته‌اند. اقتدارگرایی فراگیر، فرهنگی جهت داده‌شده، از پیش بسته‌بندی‌شده، غیر خودجوش، ساختگی و ساکت‌کننده را به مردم ارائه می‌دهد. این بستر فرهنگی، به پیدایی جامعه‌ای تک‌بُعدی منجر می‌شود که شهروندان آن، توانایی تفکر انتقادی درباره جامعه و نگاه منفی نسبت به آن را از دست می‌دهند:

«طبیعتاً من از صحیح قضاوت کردن درباره این مشکل ناتوانم؛ چون خود من هم کاملاً مبتلا شده‌ام» (همان).

هیچ فرد یا گروهی حق ندارد باور و سبک زندگی مورد پسند خود را به دیگران دیکته کند و هیچ فردی الزام ندارد از باور و سبک زندگی خود، تنها به این دلیل که خوشایند و مطلوب اکثریت یا حکومت نیست، دست بکشد (سلطان‌فر، شامبیاتی و آزمايش،

۱۳۹۶: ۱۱۲). با وجود این، پهنه‌ی ناپیدهای دولت در رُمان، بسیار گسترده‌تر از حد تصور است. فهرست پیش رو، نمودهای ناپیدها در جامعه‌ی میرا هستند: ۱- تاریکی؛ ۲- تنهایی؛ ۳- روابط دونفره؛ ۴- توجه به دنیای پیرامون؛ ۵- نویسندگی برای خویش؛ ۶- سخن گفتن از گذشته؛ ۷- اتلاف وقت برای ساختن وسیله‌ای که کارایی ندارد؛ ۸- بهتر از دیگران کار کردن یا درس خواندن؛ ۹- رقابت؛ ۱۰- احساس تحسین یا تحقیر نسبت به دیگران؛ ۱۱- برتر و قوی‌تر دانستن خود؛ ۱۲- دوست داشتن آنچه تحسین‌برانگیز است؛ ۱۳- نابرابری؛ ۱۴- انتخاب و دوست داشتن یک فرد بر مبنای احساس شخصی؛ ۱۵- بیان حقایق؛ ۱۶- کمک‌رسانی به فردی که در موضع ضعف قرار دارد؛ ۱۷- مطالبه‌گری؛ ۱۸- پرسش از خود؛ و ۱۹- انجام عمل بر مبنای اراده و خواست فردی.

به زیر کنترل درآوردن جامعه، بدون به زیر کنترل درآوردن تمام دارایی‌های اعضای آن، شدنی نیست. با نظارت دولتی بر شئون اقتصادی، اهرم‌های اقتصادی در خدمت اهداف سیاسی قرار می‌گیرند. این هدف، از رهگذر راهبردهای متفاوتی اجرایی می‌شود. برای نمونه، رژیم «استالین» در شوروی، مزارع را اشتراکی نموده و مالکیت خصوصی را لغا کرد؛ رژیم «موسولینی» در ایتالیا، طرح دولت صنفی را اجرا کرد که هدف آن کنترل دولت بر گروه‌های صنفی و اتحادیه‌های کارگری بود و رژیم «هیتلر» در آلمان، یک نوع سرمایه‌داری کنترل‌شده توسط دولت را ایجاد کرد. سوسیالیسم افزون بر هدف ملی کردن کارخانه‌ها و وسایل تولیدی و همگانی ساختن منافع به منظور ایجاد یک سلسله موازین بهداشتی، فرهنگی و تفریحی برای همه‌ی اعضای جامعه، به دنبال توزیع منفعت در میان تمام اشخاصی بوده است که خواه به وسیله‌ی دست یا به وسیله‌ی فکر در انجام امور اقتصادی شرکت دارند (پازگاد، ۱۳۴۳: ۱۱۳). «فرانک» این دیدگاه را به نقد کشیده و یکسان‌نگاری انسان‌های نامشابه و برخوردار از شایستگی‌های متفاوت را نکوهیده است:

«رؤسا و دانشمندان هم به همراه کارگران از کارخانه خارج می‌شوند. این حکم قانون است. بنا به مقررات آن‌ها هم اونیفورم به تن می‌کنند؛ ولی می‌شود از دیگران تشخیصشان داد. گرچه سرشان را پایین می‌اندازند و موهایشان را به طرف بالا شانه کرده‌اند و روغن زده‌اند، ولی آن‌ها را از همان نگاه اول می‌شود شناخت. این را می‌دانند و از این موضوع خجالت می‌کشند» (فرانک، ۱۳۵۴: ۵۶).

چنان که پیشتر اشاره نمودیم، روابط نامتغیرهای چهارگانه بزه، انحراف، پاسخ دولت و پاسخ جامعه مدنی، بر اساس اولویت‌بخشی به آزادی، برابری و قدرت تغییر می‌کنند. بدین ترتیب، چهار مدل برای سیاست جنایی قابل تصور است: ۱- مدل دولت - جامعه مدنی لیبرال؛ ۲- مدل اقتدارگرا؛ ۳- مدل اقتدارگرای فراگیر؛ ۴- مدل جامعوی (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۸: ۵۱-۵۴). سیاست جنایی دولت - جامعه مدنی لیبرال، بر پایه تفکیک بزه و انحراف از هم و تقسیم وظایف میان دولت و جامعه مدنی بنا می‌شود. در پی این بخش‌بندی، دولت به بزه‌ها پاسخ می‌دهد و جامعه مدنی به انحراف‌ها پاسخ می‌دهد. سیاست جنایی اقتدارگرا، مفهوم بزه و انحراف را تفکیک می‌کند؛ اما دولت‌محور است و پاسخ‌گویی به انحراف‌ها - به ویژه آن‌ها که برای حاکمیت خطرناک هستند - را نیز به دولت می‌سپارد.

سیاست جنایی اقتدارگرای فراگیر، مفهوم بزه و انحراف را با همانندسازی، در هم ادغام می‌کند و نهادهای دولتی، خود با هر گونه رفتار فاصله‌گیر از مقررات و عرف مطلوب حاکمیت مقابله می‌کنند. این مدل، دولت‌محور است و به هر گونه دگراندیشی و دگرباشی از گذر سرکوبی کیفری یا بهنجار و هم‌نوآسای اجباری افراد دگراندیش و دگرزیست پاسخ می‌دهد. مدل اقتدارگرای فراگیر، خواهان تحقق یک جامعه یکدست و همسو با آرمان‌های مقدس‌گونه نظام سیاسی حاکم است. دغدغه مهم در این مدل، حفظ نظام سیاسی و استقرار وحدت تحکمی در جامعه است. بنابراین جای شگفتی نیست که مشارکت جامعه مدنی و مردم در سیاست جنایی، به افشای اسامی و مقرب‌بزه‌کاران و کژروان فرو می‌کاهد. در مدل دولت اقتدارگرای فراگیر، برقراری رابطه میان دولت و جامعه مدنی^۱

۱. جامعه مدنی دربرگیرنده گروه‌ها، انجمن‌ها، نهادها و تشکلهایی خارج از ساختار دولت است که به منظور بررسی و نقد مسئولیت‌پذیری دولت شکل می‌گیرد. جامعه مدنی با ایفای نقشی واسط میان فرد و دولت، به دنبال افزایش پاسخ‌گویی دولت نسبت به عملکرد خویش و عنایت به حقوق شهروندان است. بدین ترتیب، مردم مستقل از اراده دولت و نهادهای حاکم سیاسی، حق و امکان سازماندهی سیاسی و اجتماعی خویش را دارا بوده و به طور یک‌جانبه و منفعلانه، مقهور و مغلوب اراده و عمل دولت نمی‌شوند و هیچ دولتی مظهر مطلق اراده مردم انگاشته نمی‌شود و مردم تمامی اراده خویش را یکجا و در بست به دولت منتقل نمی‌کنند. اما جامعه مدنی هیچ سهم و نقشی در نظام توتالیتر ندارد. افسانه دموکراسی توده‌ای مستقیم، حتی نهادهای رابطی همچون مجلس آزاد را نیز بر نمی‌تابد. اقتدارگرایی فراگیر، در پی ارتباط مستقیم اعضای جامعه با رهبر است. در ظاهر، این هدف از طریق برگزاری ملاقات‌های عمومی و سایر فرایندهای ارتباطی عاطفی تأمین می‌گردد. اما نتیجه، تمرکز قدرت و فقدان نظارت آزاد بر آن است.

به منظور شرکت مردم در سرکوبی مخالفان از طریق افشای اسامی آن‌ها صورت می‌گیرد (دلماس - مارتی، ۱۳۹۸: ۲۶۵):

«دوست من زس به هنگام ناهار شنیده بود که او داستان غمناکی تعریف می‌کرده و خیلی هم خوب معلوم است که او را لو داده. همه به زس تبریک گفتند و دستش را فشردند؛ اما باید اعتراف کرد که خیلی‌ها حسودی‌شان شد که چرا نتوانسته بودند قبل از او متوجه وجود این گناهکار شوند... اگر خبردار می‌شد، حتماً مرا هم لو می‌داد» (فرانک، ۱۳۵۴: ۹۷).

موفقیت اقتدارگرایی فراگیر در اجرای این بخش از سلطه، نشان‌دهنده میزان توانایی رژیم در تحقق بخشیدن به ادغام دولت و جامعه، و فرد و جمع، در قالب آرمان وحدت همگانی است:

«نادان‌تر از آن بودیم که... بفهمیم که گزارش اعمال ما به وسیله دیگران - "وظیفه متعالی انسان اجتماعی" و فصل سوم از "مقررات همشهری گری" - در پرونده‌مان نوشته می‌شود» (همان: ۳۷).

ارباب، کلیه روابط موجود میان انسان‌ها را نابود می‌کند:

- «از خانه‌های دیگر می‌توانستند از پشت دیوارها کمین بکشند و ما را ببینند» (همان: ۲۲).

- «پنهان از دیگران که مواظبان بودند، روی دشت راه می‌رفتیم» (همان: ۱۰۲).

مردمی که به خاطر ترس از جاسوس‌ها با همدیگر رابطه برقرار نمی‌کنند، منزوی و ترسو شده و فرمانبرداری بیشتری از خود نشان می‌دهند.

سیاست جنایی جامعوی - بر خلاف مدل‌های دولتی که هسته اشتراک آن‌ها دولت و پاسخ دولت به پدیده جنایی است - هر گونه پاسخ دولتی به پدیده جنایی را کنار می‌گذارد. نظام‌های سیاست جنایی، نامتجانس هستند. از این رو نمی‌توان سیاست جنایی یک کشور معین را تنها با یک مدل واحد انطباق داد. چنان که مشاهده می‌شود، سیاست جنایی رُمان میرا نیز گاه با مدل اقتدارگرا و گاه با مدل اقتدارگرایی فراگیر همخوانی دارد. از آنجا که متولیان قدرت، جرم‌انگاری و کیفرگذاری را توأمان تحمیل می‌کنند، تخطی مردم از فهرست بلندبایدها و نبایدهای مورد انتظار دولت در

پادآرمان‌شهر میرا، بی‌پاسخ نخواهد ماند. بدین‌سان در گام دوم پژوهش، تحلیل سیاست جناییِ ژمان میرا را در قلمرو «پاسخ‌گذاری» دنبال می‌کنیم.

۲. سیاست جنایی و پاسخ‌گذاری

دولت حاکم در جامعه میرا، فاقد نظام عدالت کیفری است. در داستان، واژه‌هایی مانند جرم، بزهکاری، مسئولیت کیفری، مجازات، فرایند دادرسی کیفری، محاکمه علنی، مقام قضایی، وکیل و متهم، محلی از اعراب ندارند. دولت، متخلفان از قوانین را بیمار تلقی می‌کند و آنان را به خانه اصلاح می‌فرستد. بیمارانی که بهبود نیابند، کشته می‌شوند. بدین‌سان، صحبت از مسائلی چون اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، اصل تناسب جرایم و مجازات‌ها، اصل شخصی‌سازی مجازات‌ها، تشکیل پرونده شخصیت، طبقه‌بندی جرایم و مجازات‌ها، عدالت ترمیمی، فایده‌مندی کیفرها، فولکلور قضایی و نهادهای شبه قضایی، میانجیگری کیفری، دادرسی عادلانه، جایگاه بزه‌دیده در فرایند دادرسی و... که می‌توانستند در بازشناسی مدل سیاست جنایی ژمان مورد توجه و بررسی قرار گیرند، نیز بی‌معناست.

سامان بخشیدن به امور اجتماع و جلوگیری از تعدی، نیازمند سیاست است و یک جنبه از سیاست، ناظر به چگونگی واکنش در برابر شهروندان است (فرجی، ۱۳۹۹: ۴۰۳). اگر فضای طبیعی مانور، آزادی عمل، تحرک و پویایی از انسان‌ها گرفته شود، شهروندان در برابر چشمان حکومت، رفتاری قانون‌مدار پیشه می‌کنند؛ اما به محض دور شدن مجریان قانون، خصیصه، اخلاق، سلیقه و شخصیت اصلی خود را ظاهر می‌سازند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۹: ۷۲۵). دولتمردان میرا به این نکته توجه ننموده‌اند. جریان فکری توتالیتر، هوادار قدرت مطلقه دولت است؛ همه چیز در دولت، هیچ چیز خارج از دولت، هیچ چیز در مقابل دولت^۱ (حسینی، ۱۳۹۰: ۴۵). در پادآرمان‌شهر میرا، هیچ هنجاری عاری از واکنش و پاسخ رسمی و دولتی نیست. شعاع قوانین به حدی گسترده شده است که هیچ فضای تنفس و هیچ حقی برای شهروندان باقی نمانده است.

۱. عبارت «همه چیز در درون دولت، هیچ چیز علیه دولت، هیچ چیز خارج از دولت» شعار موسولینی -دیکتاتور فاشیست ایتالیا- برای ترسیم نقش آرمانی دولت در جامعه بود (یون وُو، ۱۳۹۰: ۱۹۵).

در سیاست جنایی، واژه «پاسخ» را به جای «واکنش» به کار می‌برند؛ چون سیاست جنایی، هم در مرحله قبل از ارتکاب جرم برای «پیشگیری»، و هم در مرحله بعد از ارتکاب جرم برای «سرکوبی» وارد عمل می‌شود. بدین سان واژه پاسخ، هم اقدامات کنشی و پیشینی را در بر می‌گیرد و هم اقدامات واکنشی و پسینی را در خود جای می‌دهد. در ادامه به بررسی این اقدامات می‌پردازیم.

۱-۲. پاسخ‌های کنشی

توتالیتاریسم با استبداد سنتی تفاوت دارد؛ زیرا دولت توتالیتر، طالب سلطه تام و تسخیر تمامی جنبه‌های حیات اجتماعی و شخصی و مقید ساختن این زندگی به نوعی اخلاق جدید رفتار جمعی است. بدین سان، توتالیتاریسم با الغای آشکار زندگی خصوصی افراد عجین شده است و خواهان سیاسی ساختن کامل تمام حوزه‌های زندگی است. اینجاست که فرد به سان ابزاری برای ایفای نقش اجتماعی خود انگاشته می‌شود. ایدئولوژی، کارکرد اصلی خود را ایفا می‌نماید و آزادی‌های فردی در برابر «اهداف والای ایدئولوژیکی جمع» قربانی می‌شوند. از این رو، نقض و لغو اصول قانونی و اخلاقی در راه رسیدن به آرمان‌های ملی توجیه و تقدیس می‌شود.

در جامعه میرا، رقابت با دیگران و دستیابی به برتری ممنوع است:

«در سال دوم تحصیل به خاطر اینکه سه بار پشت سر هم در یک ماده، شاگرد اول شده بودم، تنبیه شدم. از من خواستند که علت رفتارم را توضیح بدهم. گفتند که بهتر است آرام بشینم؛ زیرا اندازه قدم نیز تولید اشکال می‌کرد؛ یعنی از حد متوسط بلندتر بودم. از من پرسیدند که آیا خودم را از دیگران قوی‌تر حس می‌کنم و من جواب دادم که چنین فکری نمی‌کنم، ولی این امر بدیهی است؛ زیرا نمراتم نشان می‌دهد برتر از دیگران هستم. جواب من با عکس‌العمل بسیار بدی روبه‌رو شد» (فرانک، ۱۳۵۴: ۳۶).

در این جامعه، تدابیر پیشگیرانه‌ای برای از میان بردن زمینه ایجاد احساس رقابت، تمایز و برتری اندیشیده می‌شود:

«ما برای یک سال از رفتن به کلاس محروم کردند، به اضافه ورزش اجباری روزانه و انجام دادن تمام بازی‌های دسته‌جمعی. همان سال، ورزش‌های انفرادی نظیر شنا، دو، پرتاب وزنه، پرش ارتفاع، پرش طول، اسکی و غیره، ... که رقابت را دامن می‌زد،

قدغن شد. در مقررات بازی‌های گروهی (نظیر فوتبال، بسکتبال و غیره) نیز تغییراتی داده شد؛ منظور کردن یک گل برای هر دسته‌ای که از دسته مقابل گل می‌خورد. به این ترتیب همه مسابقات با نتیجه مساوی تمام می‌شد» (همان: ۳۶-۳۷).

اما تدابیر پیشگیرانه، دارای نتایج قطعی و محتوم نیستند (خانعلی‌پور و اجارگاه، ۱۳۹۰: ۱۰۶) و «فرانک» بر بی‌اثر ماندن چنین چاره‌اندیشی‌هایی تأکید نموده است.

تدابیر پیشگیرانه کُنشی، در پیشگیری وضعی نیز جایگاه مهمی دارند. آموزه‌های جرم‌شناسی محیطی، جرم را نتیجه انتخاب به‌هنگام بزهکار می‌دانند؛ انتخابی که با فراهم آمدن یک موقعیت مکانی مطلوب برگزیده می‌شود (مقیمی، ۱۳۹۲: ۸۱۳).

پیشگیری وضعی، رویکردی موقعیت‌مدار است که از رهگذر برهم‌زنی عناصر تشکیل‌دهنده موقعیت ارتکاب جرم، از وقوع آن جلوگیری می‌کند. در پیشگیری وضعی، سیاست‌های پیشگیرانه بر کنترل افراد تمرکز دارند و هیئت حاکم، بزهکاران را آماج تدابیر کنترلی خود قرار می‌دهد و بر این باور است که گرایش‌ها و شخصیت بزهکاران، بیمارگونه و جامعه‌ستیز است (بارانی و افراسیابی، ۱۳۹۲: ۷۰۰). فضاهای بدون دفاع شهری نیز می‌توانند موقعیت ارتکاب جرم را تسهیل نمایند. فضاهای بدون دفاع یا آسیب‌پذیر، فضاهایی هستند که به دلیل ویژگی‌های فیزیکی و موقعیتی، ظرفیت بیشتری برای وقوع رفتارهای انحرافی دارند. عدم امکان رؤیت بصری به علت نبود روشنایی، نخستین گام به سوی ایجاد فضای بدون دفاع است (طاهرخانی، ۱۳۸۱: ۹۴).

بر خلاف معماری توتالیتیر و شهرسازی «هیتلری» و «استالینی»، در اثر «فرانک» از دیوارهای بلندی که در پی نهان‌سازی حقیقت و تحقیر انسان‌ها در برابر بلندی و قدرت بودند، خبری نیست و او با بهره‌گیری از مفاهیم «بازبودگی» و «دسترسی» - که از ویژگی‌های معماری مدرن به شمار می‌آیند- نمای شیشه‌ای شفاف با لایه‌های عبور نور را به تصویر می‌کشد (صف‌شکن، بی‌تا). «فرانک» هوشمندانه نشان می‌دهد که چگونه برخی از اصول معماری مدرن می‌توانند کارکرد دوگانه و متضاد داشته باشند و مورد سوءاستفاده حکمرانان قرار بگیرند. دولت جامعه میرا کوشیده است با روشن ساختن همیشگی تمامی فضاهای شهر، از پیش‌آمد هر گونه رفتار فاصله‌گیر از هنجارها پیشگیری کند:

- «دارند قانون تازه‌ای وضع می‌کنند که مردم را مجبور کنند شب‌ها چراغ‌های خانه‌شان را روشن بگذارند» (فرانک، ۱۳۵۴: ۲۸).

- «ما یک خانه معمولی داریم، با دیوارهای شفاف، تا چهار نفر ساکنان آن هیچ‌گاه نتوانند خود را از چشم دیگری پنهان کنند» (همان: ۱۹).

معماری ترسیم‌شده در داستان، که برای معرفی بخش‌های مختلف شهر به اعداد متوسل می‌شود، حاکی از بی‌هویتی و بی‌نشانگی فضا است. در جامعه نو و آرمانی کمونیست‌ها، همه چیز شماره‌گذاری می‌شد و هر چیزی یک شماره داشت (اوئورژدینیک، ۱۳۹۳: ۸۲). شهری که در شبکه‌ای از اعداد جای گرفته، به سادگی قابل کنترل است. در پادآرمان شهر میرا، فضای بازنمایی که از نمادها و تصاویر بهره بگیرد و با تخیل شهروندان سروکار داشته باشد، وجود ندارد. از این رو، شهروندان نمی‌توانند در تولید یا بازتولید فضا سهم و نقشی داشته باشند. به باور «لوفیر»^۱ تولید فضا از سوی نظم بالادست و تحمیل آن بر زندگی روزانه شهروندان، ابزاری برای ساختارمندسازی زندگی روزمره است و شهر را به قالبی برای افسردگی و تکرار کسل‌کننده و برنامه‌ریزی‌شده^۲ مصرف تبدیل می‌کند (فکوهی، ۱۳۹۰: ۲۰۹) و از خلاقیت شهروندان و پویایی و شکوفایی زندگی می‌کاهد.

میرا تصویری از یک شهر بی‌هویت است که جنبه‌های نمادین خود را تا حد اعداد فروکاسته و نمی‌تواند به ساکنان خود هویت ببخشد. مصرف فضا نیز در اینجا اهمیت دارد. به باور «دو سرتو»^۲ مصرف فضا از طرف شهروندان امری منفعلانه نیست (صف‌شکن، بی‌تا). او در توضیح دیدگاه خود از دو اصطلاح «استراتژی و تاکتیک‌ها»^۳ استفاده می‌کند: استراتژی، نظامی از مناسبات مبتنی بر قدرت است؛ اما تاکتیک‌ها،

۱. آنری لوفیر (Henri Lefebvre)، جامعه‌شناس و فیلسوف مارکسیست فرانسوی است. ابداع اصطلاح «حق شهر» از اوست.

۲. میشل دو سرتو (Michel de Certeau)، نظریه‌پرداز فرانسوی است. تأثیرگذارترین اثر وی، کتاب شیوه زندگی روزمره (*Walking in the Street*) است که در آن، نظریه «فعالیت تولیدی و مصرفی» را ارائه نموده است. به باور وی، زندگی روزمره اغلب تکراری و ناخودآگاه و متفاوت از سایر شیوه‌های وجودی روزانه است و افراد به شکل ناخودآگاه، هر چیزی را -از خیابان‌های شهر گرفته تا متون ادبی- جهت‌دهی می‌کنند.

3. Strategy and Tactics.

به کارگیری اختراعی و ابداعی توان‌ها و فرصت‌ها در بطن موقعیت استراتژیک هستند و خارج از استراتژی‌های موجود عمل نمی‌کنند و برای نمونه، بسیاری از فعالیت‌های زندگی روزمره از جمله صحبت کردن، قدم زدن و خرید کردن، تاکتیک‌هایی به این معنا هستند (کاظمی، ۱۳۸۸: ۳۷).

نهادها و ساختارهای قدرت، «تولیدکننده» هستند و استراتژی را مشخص می‌کنند. شهروندان نیز «مصرف‌کنندگانی» هستند که در محیط‌های از پیش تعریف‌شده استراتژی، از رهگذر تاکتیک‌ها کُنشگری می‌کنند. استراتژی‌ها برای مهار مخالفان و رقیبان به کار گرفته می‌شوند. در مقابل، تاکتیک‌ها - که ذات دفاعی دارند - از سوی افراد تحت انقیاد و منکوب‌شدگان و سرکوب‌شدگان قدرت حاکم اتخاذ می‌شوند. «فرانک» نظام قدرتی را نشان می‌دهد که از گذر بیشینه نمودن «روشنایی»، «بازبودگی» و «دسترسی» فضاهای شهری و طراحی و ساختارمندسازی زندگی روزانه مردم، می‌کوشد تاکتیک‌های شهروندان را نیز در سیطره خود درآورد و بدین سان مصرف فضا نیز متوقف می‌شود. در نظام توتالیتر، شهروندان در بند فرمانروایان هستند و به راحتی قابل اداره‌اند؛ هویت خود را از دست داده‌اند؛ توان تردید در شنیده‌های خود را ندارند؛ هرگز سرکشی نمی‌کنند؛ هرگز نمی‌اندیشند و هیچ‌گاه چیزی نخواهند آفرید (کولاکوفسکی، ۱۳۷۸: ۱۶۷). در اغلب جوامع، به کارگیری شیوه‌های پیشگیرانه کُنشی به مهار بزهکاری نمی‌انجامد و از این رو، قدرت‌های حاکم همواره به پاسخ‌های واکنشی توسل می‌جویند.

۲-۲. پاسخ‌های واکنشی

هیچ استدلالی نمی‌تواند محرومیت فرد از حق برخورداری از دادرسی کیفری را توجیه نماید؛ زیرا تنها فرایند دادرسی می‌تواند زمینه استماع اظهارات متهم را درباره واقعتاً اعمال ارتکاب یافته فراهم کند. حقوق جزا از گذر رهیافت‌های آیین دادرسی کیفری، اجرایی می‌شود (ساقیان و موسوی، ۱۳۹۹: ۸۷۹). با وجود این، در رُمان هیچ نشانی از وجود نظام عدالت کیفری و منطق کیفری ناظر بر تعقیب جرایم دیده نمی‌شود. مجرمان، بیمار انگاشته شده، دستگیر و سپس در مرکز اصلاح، درمان می‌شوند. میزان

توسل به منطوق بهداشتی - پزشکی در نظام‌های مختلف عدالت کیفری یکسان نیست. تعادل اختیارات میان قانون‌گذار، مقام قضایی، پلیس و مراجع پزشکی - اجتماعی نیز بر حسب رویه‌های عملی مقامات کیفری، از یک کشور به کشور دیگر متفاوت است. اما آنچه در میرا به تصویر درآمده، حذف کامل فرایند تعقیب کیفری و واگذاری تمام اختیارات به «پلیس» و «مراجع پزشکی - اجتماعی» است:

«یک روز او را بدون دلیل موجهی به خانه اصلاح فرستادند. این اتفاق فراوان می‌افتاد» (فرانک، ۱۳۵۴: ۴۲).

در ادامه، عملکرد این دو نهاد را بررسی می‌کنیم.

۱-۲-۲. عملکرد پلیس

نظام‌های توتالیتیر، وجود و بقای خود را به وسیله یک دستگاه مجهز و گسترده پلیس مخفی، به کارگیری روش‌های تروریستی و از میان بردن هر نوع انتقاد و بحث راجع به طبیعت حکومت، روش‌های حکمرانی دولت و سنجش شایستگی پیشوایان تأمین می‌کنند (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۷۶). سرکوب شهروندان مخالف توسط دولت‌های غیر توتالیتیر نیز صورت می‌گیرد، اما در رژیم‌های قانونی، سرکوب‌ها موردی، نسبی و موقتی‌اند. دولت توتالیتیر با سرکوبی مطلق، همیشگی و بی‌حد و مرز خود، کوچک‌ترین جنبش‌ها و حرکت‌های مخالفان را نابود می‌سازد. سربازهای ژمان میرا، یادآور قدرت پلیسی مبتنی بر وحشت و دست‌یازی به ترور برای سرکوبی هر گونه مخالفت و نارضایتی در حکومت توتالیتیر هستند:

- «دیده‌ام که سربازان در دشت می‌دوند... و دنبال آدم‌ها می‌گردند. سربازان زیادی در مربع ما هستند؛ ولی بخصوص آن‌ها را در شب می‌شود دید» (فرانک، ۱۳۵۴: ۲۵).

- «سربازی از آن طرف دیوار مراقبم بود. چشم‌هایش را از من برنمی‌داشت» (همان: ۲۸).

حکومت‌های توتالیتیر، کاربرد زور و اجبار را برای ایجاد اطاعت بی‌چون و چرا و محض شهروندان از فرامین حکام ضروری می‌پندارند. اهداف گسترده دولت، وحشت‌افکنی و رفتارهای خشونت‌آمیز را توجیه می‌کند:

- «جای ضربات شلاق... هنوز محو نشده است» (همان: ۴۹).

- «سرباز یک قدم به عقب می‌رود و لگدی به شکمش می‌زند. میرا... می‌افتد. سرباز دومین ضربه را وارد می‌آورد» (همان: ۶۵).

اقتدارگرایی همواره به تشدید کنترل دولت بر پاسخ‌های اتخاذشده در سیاست جنایی گرایش دارد. ایدئولوژی اقتدارگرا از رهگذر تقویت موازی اختیارات و توانایی‌های پلیس، با گسترش قلمرو مداخله دولت همراه است (سلطان‌فر، شامبیاتی و آزمایش، ۱۳۹۶: ۱۲۵). بدین‌سان با گسترش قلمرو مداخله دولت و تقویت اختیارات پلیس، پاسخ‌دهی بیشینه تأمین می‌شود. پلیس در مدل اقتدارگرای فراگیر، نهادی خودمختار است که خارج از هر گونه نظارت مقام قضایی به رویارویی با مخالفان می‌پردازد (دل‌ماس - مارتی، ۱۳۹۸: ۲۵۴). توسعه اختیارات پلیس تا مرز کنترل هویت، تحت نظر گرفتن و بازداشت غیر قانونی پیش می‌رود. سلب موقت آزادی فرد از رهگذر بررسی هویت افراد در معابر عمومی رخ می‌دهد:

«در دشت مردی مرا توقیف کرد. از من پرسید که هستم و در کجا زندگی می‌کنم. می‌خواست بداند چرا تنها راه می‌روم» (فرانک، ۱۳۵۴: ۲۵).

سلب دائمی آزادی نیز از طریق بازداشت غیر قانونی محقق می‌شود:

«تازه امروز از وزارتخانه برگشته‌ام. آن‌ها سه روز مرا نگاه داشتند» (همان: ۲۸).

کارکردهای فایده‌گرایانه کیفر در درازای تاریخ با گذر از عبرت‌آموزی و بازپروای اجتماعی بزه‌کاران، سرانجام به طرد و حذف آن‌ها انجامید (رستمی و جعفریان، ۱۳۹۷: ۱۴۵). در زمان به حذف فیزیکی متهم، که با اعمال کیفر مرگ بدون محاکمه انجام می‌پذیرد، نیز اشاره شده است:

- «از برج‌های نگهبانی متحرکی برایم حرف زده‌اند که سکوی گردانشان از آسمان به پایین می‌آید. گویا مسلسل‌چی‌ها به روی کسانی که می‌گریزند، شلیک می‌کنند و گویا نمی‌شود از دستشان فرار کرد» (فرانک، ۱۳۵۴: ۲۵).

- «روی آن سکو، یک مسلسل سنگین و یک نورافکن کار گذاشته شده بود. یک اصلاح‌شده با لبخندی پهن به طرفی که ما ایستاده بودیم، نشانه می‌رفت» (همان: ۱۰۶-۱۰۵).

گفتنی است که در جامعهٔ میرا، ارزش حیات شهروندان به کارایی و مفید بودن آنان بستگی دارد. از این رو حذف فیزیکی، مختص گناهکاران و دگراندیشان نیست. حق حیات از سالمندان و از کارافتادگان نیز سلب می‌شود:

- «حال بویینه دارد بدتر می‌شود... برایش یک جعبه قرص گذاشتند تا هر ساعت یک عدد بخورد. می‌خواهند کار را هر چه زودتر تمام کنند... او امروز صبح مرد... دو سرباز هم بودند که به او آمپول زدند. همین آمپول کارش را ساخت» (همان: ۴۶-۴۵).

- «به نظر می‌رسید که با گذشت سال‌ها و با اجرای اصلاحات، ما را به کلی حذف خواهند کرد» (همان: ۴۱).

به دنبال حذف فرایند دادرسی کیفری و همسو با وانهادن اختیارات قضایی به پلیس، مراجع پزشکی - اجتماعی نیز در پاسخ‌دهی‌های واکنشی، نقش‌آفرینی می‌کنند.

۲-۲-۲. عملکرد مراجع پزشکی - اجتماعی

ظاهر شبه دموکراتیک برای رژیمی که خواهان رضایت و وفاق کلی است، از اهمیت بالایی برخوردار است. رژیم توتالیتر نمی‌تواند به روش‌های قدیمی مورد استفاده در حکومت‌های خودکامه توسل جوید. دیکتاتوری مدرن فقط با استفاده از روش «حکومت از جانب مردم» می‌تواند حمایت کمابیش داوطلبانهٔ توده‌ها^۱ را جلب کند؛ حمایتی که برای بسیج همگانی و کارایی بهتر لازم و ضروری است. اقتدارگرایی فراگیر با استفاده از تکنولوژی مدرن و صنعت فرهنگ، بر کل جامعه تسلط دارد. صنعت فرهنگ، مهار فرهنگ نو را در دست دارد و رسانه‌ها، فرهنگ توده‌ها را تولید می‌کنند. تبلیغات، سانسور و کنترل مجموعهٔ اخبار داخلی و خارجی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، فرهنگی، هنری، علمی و ورزشی، در راستای اهداف

۱. اصطلاح توده‌ها، تنها به آن مردمی اطلاق می‌شود که به دلیل آنکه ماهیتاً چیزی بیشتر از مجموعه‌ای از افراد بی‌هویت و بی‌تفاوت نیستند، نمی‌توان آن‌ها را در سازمانی مبتنی بر مصلحت مشترک یا در احزاب سیاسی و حکومت‌های محلی و یا در سازمان‌های حرفه‌ای و اتحادیه‌های کارگری متشکل کرد. این مردم به گونه‌ای بالقوه در هر کشوری وجود دارند و اکثریت افراد خنثی، و از نظر سیاسی بی‌تفاوت کشور را تشکیل می‌دهند که نه به حزبی می‌پیوندند و نه حتی به پای صندوق‌های رأی می‌روند (آرنت، ۱۳۶۶: ۴۲).

ایدئولوژی سیاسی حاکم انجام می‌شوند. اعضای جامعه به هر پایگاه اینترنتی که مراجعه نمایند، هر شبکه تلویزیونی را که تماشا کنند، به هر سینما یا سالن تئاتری که بروند و هر کتاب، روزنامه یا مجله‌ای که بخوانند، با داده‌ها، آموزه‌ها و تحلیل‌هایی روبه‌رو می‌شوند که از پیش و به قصد تأثیرگذاری سیاسی بر آنان ایجاد و تنظیم شده‌اند.

این رژیم با یکنواخت‌سازی انسان‌ها از رهگذر دروغ‌پردازی، به دنبال سلطه بیشتر بر مردم است. دروغ سیاسی ساده - که به تفاوت موجود میان دروغ و حقیقت کاری ندارد، از دروغ مقدس توتالیтарыستی تفکیک می‌شود. دروغ‌هایی که مورد استفاده سیاست‌مداران، حکومت‌ها و پادشاهان قرار می‌گیرند، برای قصد مشخصی به کار گرفته می‌شوند و وسیله‌ای برای نیل به اهداف معین هستند، اما دروغ‌هایی که هسته مرکزی یک نظام سیاسی و قلب تمدنی جدید هستند، با هدف مصادره ذهنی و اخلاقی کامل مردم بیان می‌شوند (کولاکوفسکی، ۱۳۷۸: ۱۶۸). دروغ مقدس توتالیтарыستی جامعه میرا، بیمارپنداری متخلفان و ضرورت درمان آنان است.

در مدل فرعی دولت شافی نیز - که شاخه‌ای از مدل اقتدارگرای فراگیر است - پاسخ دولت به انحراف و بزه، با هدف درمانی ارائه می‌شود (لازرز، ۱۴۰۰: ۱۰۴). نخست، مفهوم «بزهکاری» حذف، و مفهوم «بیماری» جایگزین آن می‌شود. سپس کیفر - که می‌باید در پی محاکمه تعیین و اجرا گردد - جای خود را به اقدامات اصلاحی - پزشکی می‌دهد:

«اصلاح... نوعی عمل جراحی است که مغز را دگرگون می‌کند؛ یعنی به آن نظم و ترتیب و روش کار خاصی می‌دهد. این جراحی را به کمک بیمار دیگری انجام می‌دهند. سلول‌ها را مخلوط می‌کنند، نظم طبیعی حواس را تغییر می‌دهند و غرایز را جرح و تعدیل و افکار را مغشوش می‌کنند. برای این منظور، استفاده از یک مغز طبیعی برای تکمیل کردن مغز دیگر در حین جراحی و برای معتدل کردن خلای که به وجود می‌آید، لازم و واجب است» (فرانک، ۱۳۵۴: ۳۹).

در جامعه خیالی میرا، اعمال و اجرای اقدام‌های اصلاحی بدیل کیفر و بازپذیرسازی اجتماعی بیماران، به پزشکان سپرده شده است:

«روزها و یا شاید هفته‌هاست که من در این اتاق سفید و تار هستم، که همیشه روشن است، با دیواری شیشه‌ای که از پشت آن گاهگاهی دکترها به تماشایم می‌آیند. در «خانه اصلاح» هستم. ولی به نظر می‌رسد که به این زودی‌ها خیال ندارند عملم کنند» (همان: ۶۹).

پزشکانِ خانهٔ اصلاح در موارد متعددی ضروریات اخلاق پزشکی^۱ و اخلاق زیستی^۲ را زیر پا نهاده‌اند:

- «دیشب غذایی را به مواد مخدر آغشته بودند» (همان: ۷۴).
 - «در یکی از اتاق‌های سفیدی هستم که هرگز نورش خاموش نمی‌شود و دکترها دوره‌ام کرده‌اند. من در حال احتضار هستم. گلوله‌هایی به شکم، شانه‌ام و به ریه‌ام شلیک شده‌اند» (همان: ۱۰۴).

تخلفات این پزشکان در دسته‌های زیر جای می‌گیرند: ۱- انتقال اجباری شهروندان به خانهٔ اصلاح و سوءاستفاده از تمامیت جسمانی آن‌ها برای درمان سایر بیماران؛ ۲- اعزام اجباری بیماران به خانهٔ اصلاح و تحمیل فرایند درمان بر آن‌ها؛ ۳- به کارگیری شیوه‌های غیر انسانی همچون استفادهٔ مکرر از مواد مخدر در فرایند اصلاح؛ ۴- نادیده‌انگاری حق آگاهی بستری‌شدگان از زمان سپری‌شده در خانه اصلاح؛ ۵- اعمال خشونت نسبت به اشخاص بستری‌شده و قرار دادن آن‌ها در معرض شکنجه‌های متعدد جسمی، جنسی، روانی و روحی. رفتارهای غیر انسانی پزشکان و نادیده‌انگاشتن کرامت انسانی اشخاص بستری‌شده در خانهٔ اصلاح، مباحث بحث‌برانگیز اخلاق پزشکی و اخلاق زیستی را در ذهن تداعی می‌کنند.

بیماران پس از طی دورهٔ اصلاح و درمان، واجد ویژگی‌های مطلوب حکومت خواهند شد:

- «او اصلاح شده بود... برایمان داستان‌های بامزه تعریف کرد؛ اما پایان داستان را فراموش می‌کرد و یا در میانه داستان مکث می‌کرد و بعد منِ کنان داستان تازه‌ای شروع می‌کرد» (همان: ۵۹).

1. Medical ethics.
 2. Bioethique.

«در دشت مردم راه می‌روند و با لبخند به یکدیگر برخورد می‌کنند. تمامشان اصلاح شده‌اند. دسته‌جمعی راه می‌روند. بازوهای هم را گرفته‌اند. فرد اصلاح‌شده قادر نیست تنها راه برود. اگر بدون همراه باشد، می‌ترسد و تعادلش را از دست می‌دهد» (همان: ۴۳).

«در دشت گروهی اصلاح‌شده به خانه‌هایشان برمی‌گردند... شب آن‌ها را می‌ترساند. به یکدیگر چسبیده‌اند و آواز همبستگی می‌خوانند... ندیدن برایشان ناراحت‌کننده نیست، بلکه دیده نشدن برایشان تحمل‌ناپذیر است» (همان: ۶۳).

«به زودی مداوا خواهید شد و دیگر درد نخواهید کشید. شما هم مثل ما خواهید شد. یک نفر میان هزاران نفر، با قدرت هزار نفر، و عشق هزار نفر. شما نقاب انسانی میان انسان‌های دیگر را خواهید داشت» (همان: ۷۴).

نتیجه‌گیری

میرا اثر مشهور «کریستوفر فرانک»، از رهگذر تصویرسازی یک پادآرمان‌شهر به نقد اندیشه‌های سیاسی پرداخته است. تخیل جامعه‌شناسانه می‌تواند نشان دهد که تداوم یک الگوی خاص حاکمیتی، چه سرنوشتی را برای جامعه و شهروندان رقم خواهد زد. «فرانک» با نگارش میرا، رگه‌هایی از تمامیت‌خواهی سوسیالیسم و کمونیسم را برجسته کرده است. نویسندگان آینده‌نگر از رهگذر ترسیم هوشمندانه و هنرمندانه یک جامعه پادآرمان و بدزمانه، پیامدهای ادامه یا افزایش چیرگی برخی معضلات اجتماعی را برای مردم نمایان می‌سازند و «فرانک» از جمله نویسندگان موفق در این حیطه است.

پژوهش حاضر در پی خوانش دگراندیشانه رُمان و تحلیل محتوای آن از دریچه سیاست جنایی صورت گرفت. سیاست جنایی، همانند سایر سیاست‌های کلان اداره و مدیریت جامعه - از جمله سیاست فرهنگی، سیاست اقتصادی و سیاست درمانی - در چارچوب سیاست عمومی دولت‌ها ترسیم و به اجرا گذاشته می‌شود و همواره از ایدئولوژی نظام سیاسی حاکم تأثیر می‌پذیرد. سیاست جنایی که همان اداره و مدیریت پدیده جنایی است، با برترانگاری آزادی، برابری یا قدرت، به گونه‌های متفاوتی جلوه‌گر می‌شود. قدرت، یک مفهوم بنیادین در پادآرمان‌شهر «فرانک» است و اعضای جامعه خیالی او، با داده‌ها، آموزه‌ها و تحلیل‌هایی روبه‌رو می‌شوند که از پیش

و به قصد تأثیرگذاری بر آنان طراحی شده‌اند. مردم به گونه‌ای هدایت می‌شوند که جهان را آن گونه که نظام می‌خواهد، بنگرند و گستره وسیع و متنوع حوادث و رویدادها را آن گونه که رژیم انتظار دارد، برآورد و تفسیر کنند. تبدیل شهروندان به مجموعه‌ای از واکنش‌ها، آنان را از هر چیزی که شخصیت یا خصلت آن‌هاست، جدا می‌سازد. در ژمان میرا، تمایز فرد و هویت یگانه‌اش که تنها مانع تبدیل شدن انسان به نعلشی زنده با لبخندی مصنوعی است، از میان می‌رود.

درک گفتمان حاکم بر نظام عدالت کیفری سیاست‌زده در رژیم توتالیتیر ژمان، از یک سو در گرو گونه‌شناسی مدل‌های سیاست جنایی و فهم شاخص‌های متمایزکننده هر مدل، و از سوی دیگر نیازمند مذاقه در پیام‌های نهفته در این اثر ادبی و تحلیل محتوای آن است. سیاست جنایی، بسته به مفهوم‌سازی خود از پدیده جنایی و شکل‌دهی به پاسخ‌ها و بر اساس چگونگی برقراری پیوند میان نامتغیرهای بزه، انحراف، پاسخ دولت و پاسخ جامعه مدنی، مدل‌سازی می‌شود. ژرف‌نگری در اثر «فرانک»، ما را به وجود شاخص‌های سیاست جنایی اقتدارگرا و اقتدارگرایی فراگیر در ژمان میرا رهنمون می‌سازد. در جامعه میرا، هر گونه دگراندیشی، تاب‌ناپذیر و محکوم به طرد و حذف است. حکومت با ارائه تصویری غیر انسانی و خائن از دگراندیشان، آنان را بیمار می‌پندارد و با درمان اجباری و توانگیری از آن‌ها، اقتدار گفتمان امنیت‌گرا را تداوم می‌بخشد.

سیاست جنایی همواره در معرض نقد، ارزیابی و قضاوت مردم است. غایت سیاست جنایی، تضمین امنیت انسان‌ها، ارتقاء حقوق بزه‌دیدگان و بقاء جوامع انسانی است. سیاست جنایی در مقام مقابله با ناقضان قانون و هنجارهای متعارف اجتماعی، ناگزیر از شیوه‌های گنشی و واکنشی بهره می‌جوید. به این اعتبار است که کرامت انسانی بزه‌دیده، بزه‌کار و کژروان اجتماعی، و حقوق و آزادی‌های فردی اعضای جامعه، به سهم خود در سیاست جنایی موضوعیت پیدا می‌کنند و آورده‌های جنبش‌های حقوق بشری، در ترسیم سیاست جنایی کشورهای مختلف جایگاه می‌یابند. کرامت انسان، امری تعرض‌ناپذیر و واقعی است. تضمین کرامت انسانی در گرو به رسمیت شناختن حقوق انسانی از راه ابزارهای رسمی قانون‌گذاری و نهادهای اجرایی و ناظر قانون

است. قدرت به حقوق حرکت می‌بخشد و پشتوانه آن است. اما همان گونه که در مدل دولت اقتدارگرایی فراگیر، همه چیز در خدمت قدرت است، دولت توتالیتر میرا نیز هیچ حقی خارج از دولت را به رسمیت نمی‌شناسد و هیچ‌گنشی در مقابل دولت را بدون واکنش وانمی‌گذارد.

گفتمان سیاست جنایی میرا، از رهگذر بازتعریف بنیادین رویکردها در حوزه زمامداری و ارائه معیارهای متفاوتی از «خود» و «دگر»، نظام معنایی، گفتاری و کرداری اقتدارگرایی و اقتدارگرایی فراگیر را بازتاب داده است. سیاست جنایی در این دو مدل، به امنیت‌گرایی میل می‌کند. بزهکاران، معاندان نظام سیاسی و دشمنان ایدئولوژیک نظام حاکم شناخته می‌شوند و کارکرد اصلی نظام عدالت کیفری، حمایت و حفاظت تمام‌عیار از نظام در برابر تهدیدهای احتمالی بزهکاران و دگرانديشان است. بدین‌سان، نوعی حقوق کیفری دشمن‌مدار شکل می‌گیرد که در بستر آن، هیچ‌یک از شئون زندگی شهروندان از مداخله دولتمردان مصون نمی‌ماند و آزادی به بهای امنیت سلب می‌شود. نتیجه مطالعه و ژرف‌اندیشی در این وادی، یادآوری و هشدار این حقیقت است که گرایش شدید به امنیت‌گرایی، به ایجاد قدرت مطلق برای حکومت و سلب یا تحدید بدیهی‌ترین حقوق و آزادی‌های قانونی و اساسی شهروندان می‌انجامد. آگاهی از زیرکی‌ها و عاقبت‌اندیشی‌های بازتاب‌یافته در آثار ادبی چون میرا، ما را از تجربه زیان‌آور آنچه عواقب آزمودنش برایمان ترسیم شده است، در امان نگاه خواهد داشت.

کتاب‌شناسی

۱. آرت، هانا، *توتالیتاریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶ ش.
۲. آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی*، چاپ دوم، تهران، مروارید، ۱۳۷۰ ش.
۳. اوئورژدینیک، پاتریک، *شهر فرنگ اروپا (چکیده‌ای از پیدا و پنهان تاریخ قرن بیستم)*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، ماهی، ۱۳۹۳ ش.
۴. ایوبی، حجت‌الله، «جناح راست در فرانسه: از دو گل تا سارکوزی»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۹۱ ش.
۵. بارانی، محمد، و علی افراسیابی، «پیشگیری وضعی از جرم به عنوان رهیافتی معارض یا تعامل‌گر با آموزه‌های حقوق بشر»، در: *دایرةالمعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله‌های تازه‌های علوم جنایی)*، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۶. بشیریه، حسین، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، نی، ۱۳۷۴ ش.
۷. بکاریا، سزار، *رساله جرایم و مجازات‌ها*، ترجمه محمدعلی اردبیلی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۸ ش.
۸. بلنینگ، تی.سی. دبلیو، *تاریخ اروپای مدرن*، ترجمه ابراهیم عامل محرابی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸ ش.
۹. بولیت، ریچارد، *تاریخ قرن بیستم (دانشگاه کلمبیا)*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲ ش.
۱۰. بیگی، جمال، و ایرج نگهدار، «نگاهی به آموزه‌های جرم‌شناختی و مدل‌های سیاست جنایی ژمان مزرعه حیوانات»، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، سال یازدهم، شماره ۲ (پیاپی ۲۲)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ ش.
۱۱. بازارگاد، بهاء‌الدین، *مکتب‌های سیاسی*، چاپ سوم، تهران، اقبال، ۱۳۴۳ ش.
۱۲. پورحسن سنگری، حسن، «بررسی قصه‌های کلیده و دمنه از منظر جرم‌شناسی و سیاست جنایی»، *فصلنامه تعالی حقوق*، سال پنجم، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۲ ش.
۱۳. تروپه، میشل، *فلسفه حقوق*، ترجمه مرتضی کلاتریان، تهران، آگه، ۱۳۸۶ ش.
۱۴. حسینی، سیدمحمد، *سیاست جنایی در اسلام و در جمهوری اسلامی ایران*، چاپ دوم، تهران، سمت، ۱۳۹۰ ش.
۱۵. حق‌شناس، علی محمد، حسین سامعی، و نرگس انتخایی، *فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی*، چاپ هفتم، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶ ش.
۱۶. خانعلی‌پور واجارگاه، سکینه، *پیشگیری فنی از جرم*، تهران، میزان، ۱۳۹۰ ش.
۱۷. دلماس - مارتی، می‌ری، *جهانی شدن حقوق؛ چالش‌های سه‌گانه*، ترجمه علیرضا میلانی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۱۸. همو، *نظام‌های بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش.
۱۹. دولت‌آبادی، هادی، و محمدتقی غلامی، «مفهوم‌شناسی نام‌های احزاب سیاسی از خلال سیر تقابل جناح‌های راست و چپ در جمهوری پنجم فرانسه»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، سال دوازدهم، شماره ۴۵، پاییز ۱۳۹۸ ش.
۲۰. دیرباز، مرضیه، «بازخوانی دو حکایت از کلیده و دمنه با تأکید بر آموزه‌های جرم‌شناختی»، *وکیل مدافع؛ فصلنامه داخلی کانون وکلای دادگستری*، شماره ۱۹، زمستان ۱۳۹۸ ش.

۲۱. رجب‌زاده، احمد، و مسعود کوثری، «آنومی سیاسی در اندیشه دورکیم»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، سال نوزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۳۷)، زمستان ۱۳۸۱ ش.

۲۲. رستمی، هادی، «جرم‌نگاری و کیفرگذاری در پرتو اصول محدودکننده آزادی در نظریه لیبرال»، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، سال پنجم، شماره ۱ (پیاپی ۹)، بهار و تابستان ۱۳۹۳ ش.

۲۳. رستمی، هادی، حسنعلی مؤذن‌زادگان، و علی مولاییگی، «بازنگری در سطح فکری تاریخ بیهقی: بررسی موردی: انطباق محتوا با سیاست جنایی اقتدارگرا»، *سبک‌شناسی نظم و تشریف‌ارسی (بهارادب)*، سال سیزدهم، شماره ۵۲، شهریور ۱۳۹۹ ش.

۲۴. رستمی، هادی، و حسن جعفریان، «گفتمان سیاست‌گذاری و جرم‌شناسی در آخرین روز یک محکوم»، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، سال نهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷ ش.

۲۵. رستمی، هادی، و علی مولاییگی، «زُمان "سال‌های ابری" در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی کودکان و نوجوانان»، *آموزه‌های حقوق کیفری*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال پانزدهم، شماره ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ ش.

۲۶. ساقیان، محمدمهدی، و سیدپوریا موسوی، «مفهوم فرایند کیفری»، در: *دانشنامه سیاست‌گذاری حقوقی*، به کوشش لعلیا جنیدی و امیرحسن نیازپور، تهران، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات معاونت حقوقی رئیس‌جمهور، ۱۳۹۹ ش.

۲۷. سلطان‌فر، غلامرضا، هوشنگ شامبیاتی، و علی آزمایش، «تأثیر ایدئولوژی‌ها بر قبض و بسط حقوق کیفری»، *تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل*، دوره دهم، شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۶ ش.

۲۸. صادقی رام، رقیه، و رحمان نجفی، «گفتمان سیاست جنایی رمان رستاخیز»، اردبیل، دومین کنگره بین‌المللی تفکر و پژوهش دینی، ۲۶ آذر ۱۳۹۴ ش.

۲۹. صف‌شکن، محسن، «نگاهی به زُمان میرا: تجربه انسان از معماری و فضای شهری»، بی‌تا، دسترس‌پذیر در وبگاه به نشانی <https://vista.ir/w/a/21/klkc7>.

۳۰. طاهرخانی، حبیب‌الله، «ایجاد فضاهای قابل دفاع شهری»، *فصلنامه مدیریت شهری*، شماره ۹، بهار ۱۳۸۱ ش.

۳۱. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران، علم، ۱۳۸۵ ش.

۳۲. عضدانلو، حمید، «درآمدی بر "گفتمان" یا گفتمانی درباره "گفتمان"»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره‌های ۱۰۳-۱۰۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵ ش.

۳۳. فرانک، کریستوفر، میرا، ترجمه لیلی گلستان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴ ش.

۳۴. فرجی، محمد، «دلالت‌های جنایی؛ "اخلاق ناصری: خواجه نصیرالدین طوسی"»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۴۱، بهار ۱۳۹۹ ش.

۳۵. فکوری، محمدعلی، «نگاهی به مدل‌های سیاست جنایی اقتدارگرا و اقتدارگرایی فراگیر در گلستان سعدی»، *دوفصلنامه انجمن گفتمان حقوقی*، دوره سوم، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۳ ش.

۳۶. فکوهی، ناصر، *انسان‌شناسی شهری*، تهران، نی، ۱۳۹۰ ش.

۳۷. قماش، سعید، «کرامت انسانی مقتضی گسترش جرم‌نگاری»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، شماره ۵۶، زمستان ۱۳۹۰ ش.

۳۸. کاظمی، عباس، *پرسه‌زنی و زندگی روزمره ایرانی: تأملی بر مصرف مراکز خرید*، تهران، آشیان، ۱۳۸۸ ش.

۳۹. کلام‌زاده عشرت‌آباد، مصطفی، و جعفر حسینی، «واکاوی انعکاس نظریات جرم‌شناسی رشدمدار و

انتقادی در گلستان و بوستان سعدی»، فصلنامه بین‌المللی قانون‌یار، سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۹۸ ش.

۴۰. کلاتر، منصور، سلطه‌گرایی، تهران، هیرمند، ۱۳۷۷ ش.
۴۱. کولاکوفسکی، لچک، «توتالیتراریسم و فضیلت دروغ»، در: چند گفتار درباره توتالیتراریسم، ترجمه عباس میلانی، تهران، آتیه، ۱۳۷۸ ش.
۴۲. گرنویل، جان اشلی سومز، تاریخ جهان در قرن بیستم، زیر نظر هرمز همایون‌پور، ترجمه جمشید شیرازی، فضل‌الله جلوه و علی اصغر بهرام‌بیگی، تهران، فرزانه روز، ۱۳۷۸ ش.
۴۳. گوریان، والدمار، «توتالیتراریسم»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، فصلنامه نگاه نو، شماره ۹۴، تابستان ۱۳۹۱ ش.
۴۴. لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ نهم، تهران، میزان، ۱۴۰۰ ش.
۴۵. لواسور، ژرژ، «سیاست جنایی»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره اول، شماره ۱۱۶، بهار ۱۳۷۱ ش.
۴۶. مقیمی، مهدی، «مؤلفه‌های مکانی پیشگیری وضعی از جرم»، در: دایرةالمعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله‌های تازه‌های علوم جنایی)، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۴۷. میسن، دیوید، تاریخ مختصر اروپای مدرن (آزادی، برابری و همبستگی)، ترجمه علیرضا عسگری و امید یعقوب‌زاده، تهران، نگارستان اندیشه، ۱۳۹۹ ش.
۴۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «بین‌المللی - اساسی شدن اصول حقوق کیفری»، در: دانشنامه سیاستگذاری حقوقی، به کوشش لعیا جنیدی و امیرحسین نیازپور، تهران، معاونت تدوین، تقیح و انتشار قوانین و مقررات معاونت حقوقی رئیس‌جمهور، ۱۳۹۹ ش.
۴۹. همو، «سیاست جنایی: از جنبش‌ها تا مدل‌ها»، دیباچه در: دلماس - مارتی، می‌ری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش. (ب)
۵۰. همو، «سیاست جنایی»، در: علوم جنایی (گزیده مقالات آموزش برای ارتقاء دانش دست‌اندرکاران مبارزه با مواد مخدر در ایران)، جلد دوم، کمیته معاضدت قضایی ستاد مبارزه با مواد مخدر و دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد، قم، سلسبیل، ۱۳۸۴ ش.
۵۱. همو، «علوم جنایی در رویارویی با رویدادهای سیاسی؛ درآمدی بر تحولات حقوق کیفری و جرم‌شناسی در پرتو انقلاب مارکسیستی - لنینیستی روسیه»، در: دایرةالمعارف علوم جنایی: علوم جنایی تجربی، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش. (الف)
۵۲. همو، مباحثی در علوم جنایی (تقریرات درس جامعه‌شناسی کیفری)، به کوشش شهرام ابراهیمی، تهیه و تنظیم سمیرا گل‌خندان، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی پردیس فارابی دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ش.، دسترس‌پذیر در وبگاه به نشانی <www.lawtest.ir>.
۵۳. همو، مباحثی در علوم جنایی (تقریرات درس سیاست جنایی)، به کوشش شهرام ابراهیمی، تهیه و تنظیم فاطمه قناد، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۹ ش.، دسترس‌پذیر در وبگاه به نشانی <www.lawtest.ir>.
۵۴. همو، مباحثی در علوم جنایی (تقریرات درس سیاست جنایی (سیاست کیفری عمل‌گرا - عوام‌گرا))، به کوشش شهرام ابراهیمی، تهیه و تنظیم زینب باقری‌نژاد، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹ ش.، دسترس‌پذیر در وبگاه به نشانی <www.lawtest.ir>.

۵۵. هراری، یووال نوح، ۲۱ درس برای قرن ۲۱، ترجمه سودابه قیصری، تهران، پارسه، ۱۳۹۷ ش.
۵۶. هی‌وود، اندرو، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی (از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹ ش.
۵۷. یون وُو، مین، «درآمدی بر سیاست جنایی توتالیتار: جرم و مجازات در کره شمالی (با تأکید بر نقش پلیس)»، ترجمه حسین غلامی، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال ششم، شماره ۱۹، تابستان ۱۳۹۰ ش.